

۱- ترکه به رفیقش میگه: میخوام دختر شاه رو بگیرم! رفیقش میگه: چرت نگو مومن! مگه کشکیه؟!

ترکه میگه: بابا من که راضیم، نم هم که راضیه، فقط مونده شاه و دخترش!

۲- اصفهانیه داشته تو خیابون میرفته که یهو میبینه اوضاع دل و روده خرابه و به شدت نیاز به قضای حاجت داره! خلاصه یخورده اطراف چرخ میزنه تا آخر یک توالی عمومی پیدا میکنه. خوشحال و خندان میره تو که یهو دم در یک مردک لندهور جلوشو میگیره، میگه: کجا عمو؟! اینجا توالی و رودی داره، ۲۰۰ تومن! اصفهانیه شاکي میشه، میگه: انصافتو شکر! یک ریدن دویست تومن؟! نمیخوام! خلاصه میاد بیرون، یکم دیگه چرخ میزنه میبینه نه اوضاع خیلی خرابه، برمیگرده، میگه: درک بیا اینم دویست تومن، یارو میگه: نه! نچ! نرخوا بالا رفته، ورودی جدید ۵۰۰ تومنه! اصفهانیه تا فیهاخالدونش میسوزه، میگه: یعنی چی؟! مگه سر گردنست؟! آدم به خودش برینه به صرفه تره! خلاصه باز شاکي میاد بیرون، یکم راه میره، میبینه الانه که وسط آدم و عالم برینه به خودش، زود بر میگردد، باحال زار یک پونصدی میده، میگه: بیا بابا اینم ۵۰۰ تومن. باز صاب توالی یک ابرو میندازه بالا، میگه: نه! چون تو مضیقه ای ورودیت میشه هزار تومن! اصفهانیه که دیگه عرق از بناگوشش سرازیر شده بوده، میگه: بابا سگ خور! بیا اینم هزار تومن، بزار برم برینم! خلاصه میره تو. مردک توالی چی؟! میبینه یک ربع گذشت، نیم ساعت گذشت، یک ساعت گذشت، آقا نیومد بیرون. میره در توالی رو باز میکنه، میبینه اصفهانیه با کمر بند خودشو دار زده، یک یادداشت هم گذاشته که: "کسی که تو این گرونی فرق گوز و ان رو نمیفهمه فقط واسه مردن خوبه!"

۳- ترکه شاکي میره ثبت احوال، میگه: آقا این اسم من خیلی ضایست، باید حتماً عوضش کنم. کارمنده ازیش میپرسه، مگه اسمتون چیه؟ ترکه میگه: اصغر ان چهره! کارمنده میگه: آره خوب حق دارید، باید حتماً عوضش کنید. حالا چه اسمی میخواید بگذارید؟ ترکه میگه: اکبر ان چهره!

۴- ترکه پرتقال خونی میخوره، ایدز میگیره!

۵- از ترکه میپرسن: میدونی USA مخفف چیه؟ میگه: یوم الله سیزده آبان!

۶- ترکه رفته بوده تماشای مسابقه دو و میدانی، وسط مسابقه از بغلیش میپرسه: ببخشید، اینا واسه چی دارن میدون؟! یارو میگه: برای اینکه به نفر اول جایزه میدن. ترکه یوخده فکر میکنه، میپرسه: پس بقیشون واسه چی دارن میدون؟!

۷- ترکه ساعت سه نصف شب زنگ میزنه صدا و سیما، میگه: ببخشید آقا به نظر شما الان آقای خامنه ای خوابه؟ یارو میگه: نمیدونم ولی احتمالاً باید خواب باشن. ترکه میگه: معذرت میخوام؛ ولی آقای رفسنجانی چی، ایشون هم خوابه؟ یارو میگه: نمیدونم ولی یحتمل ایشون هم خواب باشن. ترکه میگه: ببخشید ولی آقای خاتمی چی؟ یارو میگه: احتمالاً ایشون هم خواب هستن، چطور؟ ترکه میگه: پس دمت گرم حالا که همه اینا خوابن به شو هندي بذار حال کنیم!

۸- ترکه میمیره، اون دنیا در حیني که داشتن به حساب کتابش رسیدگی میکردن میره پیش جبرئیل، میگه: من از خدا یک سوال واجب دارم، میشه برم بپرسم؟ جبرئیل میگه: باشه، برو طبقه بالا در سمت راست، سوالت رو بپرس، زود برگرد. ترکه میره طبقه بالا، در رو باز میکنه، میبینه خدا پشت یک میز نشسته داره با یکی از فرشته ها به حسابای مردم میپرسه. خلاصه سلام میکنه میره جلو، میگه: خداجان، الهی گریبان او بزرگیت بشم من، الهی فدات بشم... چرا تو دنیا این همه ترک آفریدی؟! بری تو آذربایجان همه ترکند، بری تهران پر ترکه، بری بلوچستان، بری شمال، بری جنوب، غرب، شرق، بازم ترک پیدا میشه... بری آلمان بازم ترک پیدا میشه، بری کانادا، بری آمریکا بازم ترک پیدا میشه... بری کره ماه بازم ترک پیدا میشه! آخه خداجان، واسه چی اینقدر ترک آفریدی؟! خدا یکم ترکه رو نگاه میکنه، به معاونش میگه: اصگر... ایلهه بین این چي میگه بابا... هی وگت مارو میگیرند!

۹- ترکه تصادف میکنه، ملت علاف میریزن دورش و شروع میکنن نظر کارشناسی دادن. بالاخره بعد یک مدت افسر راهنمایی میاد، منتها اونقدر ملت هرکدوم واسه خودشون چرت و پرت میگفتن که صدای افسره به جای نمی رسیده. ترکه شاکي میشه، داد میزنه: ساکت.. ساکت... ایلهه دیگه اینجا کسی جز جناب سروان حق گه خوردن نداره!

۱۰- ترکه میرسه سر یک صحنه تصادف، از یکی میپرسه: ببخشید قربان، اینجا چه خبره؟ یارو هم میگه: هیچی آقا، این بدبخت گوزبیچ شده! ترکه میره تو فکر، بعد یک مدت یک بنده خدای دیگه میاد از ترکه میپرسه: ببخشید اینجا چی شده؟ ترکه میگه: ایلهه منم خوب نفهمیدم، نمیدونم این بابا پیچیده گوزیده، گوزیده پیچیده، سر پیچ گوزیده؟!

۱۱- ترکه زنگ میزنه فلسطین، میبینه اشغاله!

۱۲- از ترکه میپرسن: مساحت ایران چقدره؟ میگه: ۱۶۴۸۱۹۲ متر مکعب! میگن: خنگ خدا، آخه چرا متر مکعب؟! ترکه میگه: آخه بعد انقلاب به ارتفاع یک متر ریده شده توش!

۱۳- ترکه سوار آسانسور میشه، میبینه نوشته: ظرفیت ۱۲ نفر. باخودش میگه: عجب بدبختیه‌ها! حالا ۱۱ نفر دیگه از کجا بیارم؟!

۱۴- ترکه میمیره، باباش رضایت نمیده!

۱۵- از ترکه میپرسن: به نظر شما اگه آمریکا افغانستان و عربستان رو بگیره، به کره و چین هم حمله کنه تکلیف ایران چي میشه؟ ترکه میگه: ایلده چي میشه نداره که، ایران میره جام جهانی!

۱۶- لره داشته با تمام وجود وضو میگرفته و دستاشو محکم میکشیده رو هم، ازش میپرسن: چرا اینقدر محکم وضو میگیری؟ میگه: چنی آرم وضو میرم که هیچ گوزی نتیه باطلش کنه!

۱۷- ترکه میگوزه، دنبال پوکش می‌گرده!

۱۸- از ترکه میپرسن: چند تا بچه داری؟ ۴ تا از انگشتاشو نشون میده، میگه: ۲ تا! ملت کف میکنن، میگن: بابا اینا که ۴ تا ست؟ ترکه انگشت کوچیکشو نشون میده، میگه: این بچه همسایمونه، ولی همیشه خونه ماست!

۱۹- لره داروخونه داشته، یک روز جلو در مغازه بزرگ مینویسه: سوسک کش جدید رسید! خلاصه بعد یک مدت یک بابایی میاد تو میگه: ببخشید، جریان این سوسک‌کش جدید چیه؟ این خونه ما رو سوسک سر گرفته. لره میگه: این دارو خیلی جدیده و بازدهیش هم تضمینیه. شما این دارو رو میریزید تو یک قطره چکون، بعد کشیک میکشید تا سوسکها رو بگیرید. هر سوسک رو که گرفتید، در روز سه نوبت (صبح و ظهر و شب) تو هر چشمش دو قطره ازین دارو میچکونید، بعد از یک مدت سوسکها کور میشن و خودشون از گشنگی میمیرن! یارو کف میکنه، میگه: خوب آخه اگه سوسکها رو بگیریم که همونجا درجا می‌کشیمشون! لره میره تو فکر، بعد یک مدت میگه: آره خوب، ازون راهم میشه!

۲۰- آبادانیه میخواست بره خواستگاری، دیرش شده بوده حواسش پرت میشه شلوارش رو پشت و رو میپوشه و با عجله میدوه تو خیابون، یهو یک ماشین میاد میزنه درازش میکنه وسط خیابون. راننده میاد بالا سرش، میگه: طوریت که نشده؟ آبادانیه یک نگاه به سر تا پاش میکنه، چشمش میافته به شلوارش، میگه: چي چيو طوري نشده، ولك زدي حسابي پیچوندي!

۲۱- میخواستن لره رو شکنجه روحی بدن، میفرستنش تو یک اتاق گرد، میگن برو یک گوشه بشین!

۲۲- به ترکه میگن: بچه کجائی؟ میگه بچه U.S.A. ملت هم کف میکنن میگن آخه چطور ممکنه؟ ترکه میگه: ایلده بچه یونجه‌زارهای سرسبز آذر بایجانم!

۲۳- ترکه داشته جلو دو سه تا دختر افه میومده، یهو تلنگش در میره. واسه اینکه ضایع نشه، دستشو میگذاره بغل دهنش، داد میزنه: گـوزیـه... گـوووووز!

۲۴- آرداواس بعد بیست سال از آمریکا برمیگرده ایران و یک ساندویچ فروش میزنه. روز اول، ترکه میاد میگه: قریون دستت، یک ساندویچ سوسیس بده. آرداواس که هنوز خوب از حال و هوای دیار کفر درنیومده بوده، میپرسه: "تو گو" بدم؟ ترکه شاکی میشه، میگه: نه مرتیکه، تو نون بده!

۲۵- به ترکه میگن: کجا داری میری؟ میگه: دارم برمیگردم!

۲۶- ترکه تو یک شب برف و بورانی داشته از سر زمین برمیگشته خونه، یهو میبینه یکجا کوه ریزش کرده، یک قطار هم داره ازون دور میاد! خلاصه جنگی لباساشو درمیاره و آتیش میزنه، میره اون جلو وامیسته. راننده قطاره هم که آتیشو میبینه میزنه رو ترمز و قطار وا میسته. همچین که قطار واستاد، ترکه یک نارنجک درمیاره، میندازه زیر قطار، چهل پنجاه نفر آدم لت و پار میشن! خلاصه ترکه رو میگیرن میبرن بازجویی، اونجا بازجو بهش میتوپه که: مرتیکه خرا! نه به اون لباس آتیش زدنت، نه به اون

نارنجك انداختنت! آخه تو چه مرگت بود؟! ترکه ميزنه زير گريه، ميگه: جناب سروان به خدا من از بچگي اين دهقان فداكار و حسين فهميده رو قاطي ميكردم!

۲۷- دو تا چسه داشتن باهم بازي ميكردن، يك گوزه مياد بهشون ميگه: منم بازي ميدين؟ چسا ميگن: تَج! گوزه ناراحت ميشه، ميگه: آخه چرا؟ چسا ميگن: آخه مامانمون گفته بي سر و صدا بازي كنيم!

۲۸- ترکه كليدش رو تو ماشين جا ميگذاره، تا بره كليد ساز بياره زن و بچش دو ساعت تو ماشين گير ميكنن!

۲۹- بعد از عمري داريوش مياد ايرن، اجرا زنده ميگذاره تو استاديوم آزادي. خلاصه ديگه ملت داشتن خودشون رو خفه ميكردن، داريوش هم مياد خيالي حال بده، از ملت ميپرسه: چي ميخوئين براتون بخونم؟ يك ترکه ازون پشت داد ميزنه: ابي بخون.. ابي بخون!

۳۰- از ترکه ميپرسن چندتا بچه داري؟ انگشت كوچيكشو نشون ميده، ميگه: هفت تا! ملت كف ميكنن، ميگن: بابا اين كه فقط يكيه! ميگه: آخه دادم mp3 ش كردن!

۳۱- ترکه ميره مسابقه بيست سوالی، رفقاش از پشت صحنه بهش ميرسونن كه: جواب برج ايفله، فقط تو زود نگو كه ضايع شه. خلاصه مسابقه شروع ميشه، ترکه ميپرسه: تو جيب جا ميگيره؟ ميگن: نه. ترکه ميگه: ...ها! پس حتماً برج ايفله!

۳۲- ترکه ميره مسابقه بيست سوالی، رفقاش از پشت صحنه بهش ميرسونن كه: جواب خياره، فقط تو زود نگو كه ضايع شه. خلاصه مسابقه شروع ميشه، ترکه ميپرسه: تو جيب جا ميگيره؟ ميگن: نه. ترکه ميگه: بابا اين عجب خيار گنده ايه!

۳۳- ترکه ميخواسته تو يك اداره دولتي استخدام شه، ميرنش گزينش. اونجا يارو ازش ميپرسه: شما وقتي ميخوئين وارد مستراح شيد، با پاي راست وارد ميشيد يا با پاي چپ؟! ترکه هول ميشه، ميگه: ايلده شما منو استخدام كنيد، من با سر وارد ميشم!

۳۴- عمليه شب جمعه نشسته بوده تو حياط واسه خودش بساط ميزوني جور کرده بوده و تو حال بوده، كه يهو يك توپ از آسمون مياد ميزنه بساط منقل و وافورش رو به گند ميكشه. خلاصه بدبخت صاب وافور همينجوري هاج و واج نشسته بوده داشته به شانس گند خودش لعن و نفرين ميپرستاده، كه يهو صادي زنگ در بلند ميشه و حالا زنگ زنن كي زنگ بزني! جناب عملي با هزار بدبختي، خودشو ميرسونه دم در، ميبينه پشت در يك بچه ده-يازده ساله واستاده، هي داد ميزنه: تويم... تويم! يارو خيلي شاكلي ميشه، ميگه: اي بي ظرفيت! بابا خوب منم تويم... ديگه نيام كاسه كوزه مردم رو بهم بزمن كه!

۳۵- ماشين ترکه رو تو روز روشن، جلو چشماش ميدزدن، رفقاش ميدون دنياي ماشينه و داد ميزنن: آااا! دزد! بگيرينش! يهو ترکه داد ميزنه: هيچ خودشو ناراحت نكنيد.. هيچ غلطي نميتونه بكنه! رفقاش واميستن، ميپرسن: چرا؟ ترکه ميگه: ايلده من شمارشو برداشتم!

۳۶- ترکه ميافته تو چاه، فاميلاش سند ميگذارن درش ميارن!

۳۷- ترکه ميره قنادي، ميگه: ببخشيد كيك هفتاد طبقه داريد؟! يارو ميگه: نخير نداريم. فردا دوباره ترکه مياد، ميپرسه: شرمنده، كيك هفتاد طبقه داريد؟ باز قناده ميگه: نخير نداريم. خلاصه يك هفته تمام هر روز كار ترکه اين بوده كه بياد سراغ كيك هفتاد طبقه بگيره و قناده هم هرروز جواب ميداده كه نداريم. آخر هفته قناده با خودش ميگه: اين بابا كه مشرتري پاپس... بگذار يك كيك هفتاد طبقه براش بپزيم، يك پول خوبي هم شب جمعه اي بزيم به جيب. خلاصه بدبخت قناد تمام پنج شنبه-جمعه رو ميگذاره يك كيك خوشگل هفتاد طبقه رديف ميكنه. شنبه اول صبح ترکه مياد، ميپرسه: ببخشيد، كيك هفتاد طبقه داريد؟! يارو با ليخنه بر لب ميگه: بعله كه داريم، خوبشم داريم! ترکه ميگه: قريون دستت، ۵۰۰ گرم از طبقه بيست چهارمش به ما بده!

۳۸- پرچم عربستان رو به ترکه نشون ميدن، ازش ميپرسن: اين پرچم كجاست؟ ترکه يوخده فكر ميكنه، ميگه: پرچم اسپانيا! ملت جا ميخورن، ميگن: آخه چرا اسپانيا؟! ترکه ميگه: ايلده خودتون نگاه كنيد، روش نوشته: الاله لاله لالا!

۳۹- ترکه سوار هواپیما میشه، میشینه کنار دست يك پیرمرده. خلاصه سر صحبت باز میشه و این دوتا نسبتاً با هم رفیق میشن. وسطای راه، يك مهمون دار میاد از پیرمرده میپرسه، پدر شما شکلات میل دارید؟ پیرمرده میگه: نه خیلی ممنون، من بواسیر دارم. مهمون داره از ترکه میپرسه: شما چي؟ ترکه میاد تریب رفاقت بگذاره، میگه: نه مرسي. این رفیقمون بواسیر داره، باهم میخوریم!

۴۰- ترکه کارت تلفن میخره، عجالتاً اول میده پرسش کن!

۴۱- یه پیرمرده و یه پیرزنه و یه پسره و یه دختره تو یه کوبه قطار با هم بودن، قطار میره تو تونل و همه جا تاریک میشه، یهو یه صدای ماچ و بعد هم یه صدای کشیده میاد! قطار از تونل میاد بیرون همه نشسته بودن سر جاشون. پیرزنه با خودش میگه: عجب دختر متین و باحیایه! با اینکه جوونه و دلش میخواد ولي به کسی راه نمیده، تا یارو بوسیدش گذاشت زیر گوشش! دختره با خودش میگه: عجب پیرزنه نجیبه! با اینکه سنش بالااست و کسی تحویلش نمیگیره، بازم نمیداره کسی ازش سوء استفاده کنه. پیرمرده هم با خودش میگه: بابا عجب بدبختیه‌ها! یکی دیگه حالش رو میکنه ما کشیده رو می‌خوریم! پسره هم با خودش میگه: چه حالی میده آدم کف دستش رو ببوسه محکم بزنه تو گوش بغلی!

۴۲- به عربی میگن تا حالا موز خوردی؟ میگه: آره و لك، همون كه هستش يك وجبه!؟

۴۳- یارو داشته تو اتوبان ۱۸۰ تا سرعت میرفته، افسره جلوشو میگیره، بهش میگه: شما گواهینامه دارین؟ یارو میگه نخیر! میگه: کارت ماشین چي؟ مرده میگه: دارم ولي مال خودم نیست، مال اون بدبختیه كه جسدش تو صندوق عقبه! افسره کف میکنه، میره سریع به مافوقش گذارش میده. خلاصه بعد از يك ربع سرهنگ مافوقش میاد، از مرده میپرسه: آقا شما گواهینامه و کارت ماشین ندارین؟! یارو میگه: چرا قربان، بفرمایین! دست میکنه از تو داشبورد گواهینامه و کارت ماشین رو درمیاره، میده خدمت سرهنگ. سرهنگه میگه: می‌تونم صندوق عقب ماشینتونو بازرسی کنم؟ یارو میگه: خواهش میکنم، بفرمایید. سرهنگه میره در صندوق عقب رو باز میکنه، مبینه اونجا هم خبری نیست. برمیکرده به مرده میگه: ولي زبردست من گزارش داده كه شما گواهینامه و کارت ماشین ندارین و یه جسد هم تو صندوق عقب ماشینتون! یارو میگه: نه قربان دروغ به عرضتون رسوندن! خودتون كه مشاهده کردین. به خدا این افسره عقده‌ایه! دوست داره بیخودی به ملت گیر بده! لابد بعدشم گفته كه من داشتم ۱۸۰ تا سرعت می‌رفتم!

۴۴- به ترك میگن یه معما بگو، میگه: اون چیه كه درازه، زرده، موزه؟!؟

۴۵- یه هواپیما تو قبرستون تبریز سقوط میکنه، فردا رادیو تبریز میگه: شب گذشته يك فروند هواپیمای توپولوف در حومه شهر تبریز سقوط کرده و تا این لحظه ۳۴۵۱۳ جسد کشف شده! عملیات برای یافتن اجساد بقیه قربانیان همچنان ادامه دارد!

۴۶- از عربی نوار مغزی میگیرند، مبینند بیست دقیقه اولش خالیه!

۴۷- سه تا پسره با هم کل گذاشته بودن، اولی میگه: بابای من مهم‌ترین آدم مملکتته. دوتای دیگه میپرسن: مگه بابات چیکارس؟ میگه: بابای من رئیس‌جمهوره. هر قانونی كه بخواد گذاشته بشه رو باید اول بابای من امضا کنه. دومی میگه: برو بابا حال نداری. بابای من عمری پوز بابای تورو میزنه! اولیه میگه: مگه بابات چیکارس؟ پسره میگه: بابای من نماینده مجلسه.. تا بابای من رای نده، عمری قانونای بابای تو تصویب نمیشن. سومی برمیکرده میگه: باباهای شما جلوی بابای من پشم هم نیستن! اون دو تا میپرسن: مگه بابات چیکارس؟ پسره میگه: بابای من پاسبونه... جلوی خیابون وامیسته، پونصدتومن میگیره، میشاشه به قانون باباهای هردوتون!

۴۸- ترکه میره خواستگاری، اسم دختره پروانه بوده ولي ترکه قاط زده بوده، يك بند بهش میگفته آهو خانوم! خلاصه وقتی دختره میاد چایی تعارف کنه، ترکه میگه: دست شما درد نكنه آهو خانوم! دختره شاکي میشه، میگه: بابا اسمم من پروانه‌ست نه آهو. ترکه میگه: ای بابا فرقی نداره... حیوون حیوونه دیگه!

۴۹- ترکه سنگ مینداخته تو صندوق صدقات، ازش میپرسن: بابا این چه کاریه میکنی؟! میگه: میخوام به انتفاضه کمک کنم!

۵۰- دو تا کرم آبادانی تو روده يك بدبختی زندگی می‌کردن، يك روز یکیشون بیدار میشه، مبینه دومی با کت شلوار و کروات و عینک آفتابی و کیف سامسونت داره آخر روده قدم میزنه. ازش میپرسه: تیپ

زدي، با كسي قرار داري؟! دومي ميگه: نه ولك، با گوز بعدي پرواز دارم!

۵۱- ميخواستن الهي قمشه‌اي رو ترور كنند، تو سشوارش بمب ميگذارن!

۵۲- تو تيريز حكومت نظامي بوده، يارو سروانه به سربازش ميگه كه تو اينجا كشيك بده، از هفت شب به بعد هر كسي رو خيابون ديدي در جا بزنش. حرفش كه تموم ميشه، تا مياد بره سوار ماشينش شه، ميبينه صداي گلوله اومد. برميگرده ميبينه سربازه زده يك بدبختي رو كشته! داد ميزنه: احمق! الان كه تازه ساعت پنج بعد از ظهره! سربازه ميگه: ايلده قربان اين يك آدرسي پرسيد كه عمراً تا ساعت نه شب هم بيداش نميكرد!

۵۳- به آبادانيه خبر ميدن كه بابات مرده، ميگه: آخ جون... از فردا تريب مشكي!

۵۴- به ترکه ميگن: ميدوني امام حسين كجا دفن شده؟ ميگه: نه. ميگن: كربلا. ميگه: اي خوشا به سعادتش!

۵۵- يارو ميره تو يك قهوه‌خونه، به قهوه‌چي ميگه: داش حال ميكني يك جك عربي بگم؟! قهوه‌چيه ميگه: بين ولك، من خودم عريم، اين يارو هم كه کنار دست نشسته هم عربي، درضمن قهرمان كشتيه. اوني كه رو ميز سمت چپ نشسته هم عربي، درضمن معمولاً با خودش دو تا قمه داره. حالا هنوز ميخواي جك عربي تعريف كني؟! يارو ميگه: نه والله، حوصله ندارم سه بار توضيح بدم چي شد!

۵۶- سه تا ترکه رفته بودن ايستگاه راه‌آهن، تا ميرسن تو يهو قطار حركت ميكنه، اينها هم ميگذارن دنبال قطار حالا ندو كي بدو! خلاصه بعد از هزار بدبختي، يكيشتون ميرسه به قطار و ميره بالا و دستشو دراز ميكنه دومي رو هم سوار ميكنه، ولي سومي بنده خدا هرچي ميده نميرسه. خلاصه خسته و كوفته برميگرده تو ايستگاه، يك بابايي بهش ميگه: آفاجان چرا اينقدر خودتونو خسته كرديد؟ قطار بعدي نيم ساعت ديگه حركت ميكنه، واميستاديد با اون ميرفتيد. ترکه نفس زنان ميگه: ايلده منم نميدونم! والله من فقط قرار بود برم، اون دوتا رفيقام اومده بودن بدرقم!

۵۷- ترکه ميره زير ماشين، رفقاش با دمپايي ميزن درش ميارن!

۵۸- يك شب تلوزيون فيلم سينمايي خانه كوچك رو گذاشته بوده، تو فيلم مرده به زنش ميگه: شب بخير لورا. يهو تو لرستان ملت همه تلوزيون رو خاموش ميكنند، ميرن ميخواين!

۵۹- يك سري از دانشمندا داشتن روي مغز آدم تحقيق ميكرندن، يك رياضي دان را انتخاب مي‌كنند و بهش ميگن از يك تا پنج بشمر، اون هم سريع شروع ميكنه به شمردن: يك...دو...سه...چهار...پنج... بعد جراحيش ميكنند و نصف مغزش را در ميارن، و دوباره ميگن بشمر، اينبار يكم كندتر ميشمره: يك...دو...سه...چهار...پنج... دوباره مغزش رو جراحی ميكنند و يك چهارم ديگش را در ميارن و ميگن بشمر، يارو آروم آروم ميشمره: يك...دو...سه...چهار...پنج... دانشمندا شاكي ميشن، اين سري جراحی ميكنند، كل مغز يارو رو درمييارن! وقتي بهوش مياد، بهش ميگن بشمر، يارو ميگه: بپر...ايكي...اوج...دوردر...بش...التي...يدي!

۶۰- ترکه و لره رفته بودن شكار، ترکه از دور يك شير ميبينه، نشونه ميگيره ميزنه... تيرش خطا ميره و ميخوره به دم شيره. شيره هم شاكي ميشه، ميده طرفشون كه سرويسش كنه. ترکه جنگي ميره بالاي درخت، ميبينه لره همينجور اون پايين واستاده، بهش ميگه: بابا بيا بالا، الان مياد دهننو سرويس ميكنه. لره يك نگاهي بهش ميكنه، ميگه: برو گيتو بخور! مگه من زدم؟!

۶۱- تو اردبيل معلمه از شاگردش ميپرسه: دو دو تا چند تا ميشه؟ پسره ميگه: شونزده تا! يارو شاكي ميشه، ميگه: همين خنگ بازيا رو در مياريد كه ملت ميگن تركا خرن! دو دو تا ميشه چهارتا، ديگه اگه خيلي بشه، ميشه هشت تا!

۶۲- ترکه ادعاي ميغمبري ميكرده، رفقاش بهش ميگن: بابا همينجوري كه نميشه! بايد بري چهل روز بشيني تو غار، تا از خدا برات وحى بياد. خلاصه ترکه ميره، دو روز بعد با دست و پاي شكسته و خوني مالي برميگرده! رفقاش ميپرسن: چي شده؟! ترکه ميگه: ايلده ما رفتيم تو غار، يهو جبرئيل با قطار اومد!

۶۳- يك بابايي داشته از سر كار برمياگشته خونه، يهو ميبينه يك جمع عظيمي دارن تشيع جنازه

میکنند، منتها یچور عجیب غریبی: اول صف يك سري ملت دارن دو تا تابوت رو میبرن، بعد يك یارو مرده با سگش راه میره، بعد ازون هم يك صف ۵۰۰ متری ملت دارن دنبالشون میرن. یارو کف میکنه، میره پیش جناب سگ دار، میگه: تسلیت عرض میکنم قربان، خیلی شرمندم... همیشه بگید جریان چیه؟ یارو میگه: والله تابوت جلوییه خانممه، پشتیش هم مادر خانومم... هردوشون رو دیشب این سگم پاره پاره کرده! مرده ناراحت میشه، همینجور شروع میکنه پشت سر یارو راه رفتن، بعد از يك مدت برمیگرده میگه: ببخشید من خیلی براتون متاسفم، میدونم الانم وقت پرسیدن اینجور سوالا نیست، ولی ممکنه من يك شب سگ شما رو قرض بگیرم؟! مرده يك نگاهی بهش میکنه، اشاره میکنه به ۵۰۰ متر جمعیتی پشت سر، میگه: برو ته صف!

۶۴- ترکه بیهوا میاد تو اتاق، خفه میشه!

۶۵- ترکه دنبال دزد میکنه، از دزده جلو میزنه!

۶۶- ملاهه ورم معده داشته، میره دکتر، دکتره (که از قضا ترك بوده) بهش میگه: يك رژیم بهت میگم باید رعایت کنی. ملاهه میگه: چشم آقای دکتر. دکتره میگه: گوشت نخور، غذای پر چربی نخور، مشروب نخور، تریاک نکش، بالای منبر هم نرو! ملاهه میگه: دیگه واسه چي بالای منبر نرم؟! دکتره میگه: اونجا گه زیادی میخوری، برای معدت خوب نیست!

۶۷- ترکه خودکارش تموم میشه، ترك تحصیل میکنه!

۶۸- ترکه میره مسابقه قرائت قرآن، شلوار ورزشی میپوشه!

۶۹- ترکه پسرشو میگذاره دانشکده افسری، رفیقاش بهش میگن: بابا اینکه درسش خوب بود، میگذاشتی دکتری، مهندسی چیزی میشد، ترکه میگه: آخه میخوام وقتی درسش تموم شد باهم کلانتری باز کنیم!

۷۰- ترکه صبح از در خونه میاد بیرون، میبینه سر کوچه يك پوست موز افتاده، با خودش میگه: ای داد بیداد، باز امروز قراره يك زمینی بخوریم!

۷۱- ترکه با کاپت میکوبه به ساختمون بانك کشاورزی، ۷۳۰ نفر کشته میشن!... البته از خنده! ۷۲- ترکه سرش میخوره به میله وسط اتوبوس، جا به جا ولو میشه کف اتوبوس. بعد از چند لحظه، چشماشو باز میکنه میبینه ملتی که واستادن بالا سرش میله رو گرفتن، میگه: ولش کنین بینم چي میگه!

۷۳- از ترکه میپرسن: ببخشید ساعت چنده؟ میگه: والله تقریباً سه و خورده ای. میپرسن: ببخشید، دقیقاً چنده؟ میگه: دقیقاً هفت و سی و يك دقیقه!

۷۴- ترکه میره پیتزا فروشی، میگه: ببخشید پیتزا بزرگ چنده؟ یارو میگه: ۲۰۰۰ تومن. ترکه یکم بالا پایین میکنه، میگه: پیتزا متوسط چنده؟ یارو میگه: ۱۰۰۰ تومن. باز ترکه یوخده با پولای جیبش ور میره، میگه: پیتزا کوچیک چنده؟ یارو میگه: ۷۰۰ تومن. ترکه دست میکنه تو جیبش يك صد تومنی درمیاره، میگه: قربون دستت داداش، يك جعبه اضافه به ما بده!

۷۵- دو تا بلوچه میرن تهران يك فولکس قورباغه ای میخرن، برمیگردن طرف بلوچستان. نزدیکای زاهدان یهو فولکسه خاموش میشه، هرکار میکنن دیگه روشن نمیشه. یکیشون برمیگرده به اون یکی میگه: اوره یاسروک، برو نگاه کن بین ماشین چه مرگش زده. یاسروک میره در کاپوتو باز میکنه، يك نگاه میکنه با تعجب میگه: اوره کریموک! بیا که ماشین موتور انداخته! خلاصه اولی پیاده میشه میاد يك نگاه میندازه، میگه: برو از صندوق عقب ابزار بیا، خودم درستش میکنم! خلاصه یاسروک میره در صندوق عقب رو وا میکنه، یهو داد میزنه: اوره کریموک! بیا که از تهران تا اینجا دنده عقب اومدیم!

۷۶- ترکه از طبقه صدم به ساختمون می‌پره پایین، به طبقه پنجاهم که میرسه میگه: خب الحمدالله تا اینجا که بخیر گذشت!

۷۷- زن ترکه دو قلو میزاد، ترکه میره صورت حساب بیمارستان رو حساب کنه، به یارو میگه: حاج آقا ارزون حساب کن هردوشو ببرم!

۷۸- ترکه میره واسه تلفن همراه ثبت نام میکنه، بهش میگن: تا سه ماه دیگه بهت تحویل میدیم. ترکه هم رو کمربندش مینویسه: به زودی در این مکان يك عدد موبایل افتتاح خواهد شد!

۷۹- ترکه تو اتوبوس میگوزه همه بهش میخندن. اونم خوشحال میشه، میگه: اگه میدونستم اینقدر حال میکنی براتون میردم!

۸۰- بعد از سالها جعبه سیاه تانکی که حسین فهمیده رفته بود زیرش رو پیدا میکنی، توش آخرین جملات حسین ضبط شده بود که میگفته: "...حاجی جون مادرت هل نده،...ده حاجی هل نده! نامرد، آخه این همه نارجک و کوفت و زهرمار بهم بستې، يك وقت بلا ملا سرم میاد... حاجی!

۸۱- عربی با دو تا خیار در دست میره توې يك بقالی، میگه: حاج آقا خیارشور داری؟ بقاله میگه: بله. عربی میگه: پس و لك بی زحمت این دوتا رو هم بشور!

۸۲- رشتیه آخره پکر و ناراحت نشسته بوده تو يك عرق فروشی و همین جور يك ساعت تمام داشته گیلان عرقشو نگاه میکرده. یارو جاهله با خودش میگه بگذار یکم بخندیم، میره جلوی رشتیه، گیلان عرقشو برمیداره، لاجرعه میره بالا. رشتیه اول يك نگاه غمناک به یارو میکنه، بعد یهو میزنه زیر گریه! جاهله ناراحت میشه: میگه: بابا بیخیال، شوخی کردم جون حاجی.. اصلاً الان بدون مشتی شو برات میگیرم، مهمون من! رشتیه در حین هق هق میگه: نه داداش، تقصیر تو نیست. اصلاً امروز بدترین روز زندگی منه! اولش صبح خواب موندم دیر رسیدم سرکار، رئیس هم بیرونم کرد! بعد اومدم برگردم خونه، دیدم ماشینم رو دزد برده! رفتم کلانتری، گفتن کاریش نمی تونن بکنن... بعد تاکسی گرفتم رفتم خونه، یهو دیدم کیف پولم رو گم کردم، یارو راننده تاکسیه هرچی از دهنش درومد بارم کرد و گاز داد رفت.. بعد رفتم تو خونه، دیدم خانم با سه تا از همسایه ها تو رختخوابن! آخر تصمیم گرفتم خودمو بکشم، که یهو تو اومدی لیوان سمم رو تا ته خوردی!

۸۳- بابای ترکه میمیره، مجلس ختمش رفیقای ترکه همه میان بهش تسلیت میگن. ترکه خیلی احساساتی میشه، میگه: به خدا خیلی زحمت کشیدین تشریف آوردین، شرمنده کردین... ایشالله ختم پدرتون جبران می کنم!

۸۴- زن آپاندیسش رو عمل کرده بوده، بعد از عمل شوهرش میاد ملاقاتش. منتها زنه هنوز خوب بهوش نیومده بوده و داشته زیر لب هزیون می گفته: احمق... بی شعور... عوضی! يك دکتری داشته از اتاق رد میشده، میگه: خوب به سلامتی مثل اینکه خانمتون به هوش اومده و داره باهاتون حرف میزنه!

۸۵- ترکه خودشو میزنه به کوچه علی چپ، گم میشه!

۸۶- تو یکی از دهات اردبیل ملت برای بار اول کیوی میبینی، میرن از ملای ده میپرسن این چیه؟ ملاحه یکم میره تو نخ کیوی، بعد میگه: ایلده تخم مرغیش، که تخم مرغه! ولی من نمی فهمم چرا موکتش کردن؟!

۸۷- از ترکه میپرسن بنفش چه رنگیه؟ میگه: قرمز دیدی؟! آبی!

۸۸- ترکه میفته تو جوب، سند میگذاره میاد بیرون!

۸۹- يك هواپیما داشته از تبریز میرفته پاریس، وسطای راه یهو صدای خلبان از بلندگوها میاد: آنتشین پلیز! ایلده خلبان اسپیکینگ.. مسافران لیسنینگ! موتور چپ هواپیما از کار افتاده، ولی شما هیچ نترسید! من خودم واردم، هواپیما رو سالم می شونم. يك مدت میگذره، دوباره صدای خلبان از بلندگوها میاد که: آنتشین پلیز! ایلده خلبان اسپیکینگ.. مسافران لیسنینگ! موتور راست هواپیما هم از کار افتاده، ولی شما هیچ نترسید! من خودم کلې تجربه دارم، تا فرودگاه بعدی هم راهی نیست، هواپیما رو سالم می شونم. باز يك مدت هواپیما دور خودش میچرخه، دوباره صدای خلبان از بلندگوها میاد که: آنتشین پلیز! ایلده خلبان اسپیکینگ.. مسافران لیسنینگ! همین الان دم هواپیما کنده شد، ولی شما هیچ نترسید! من خودم هواپیما رو می شونم. يك ده دقیقه میگذره، دوباره صدای خلبان از بلندگوها میاد که: آنتشین پلیز! ایلده خلبان اسپیکینگ... مسافران ریپید افتر می! آشهدان لاله الله!...

۹۰- ترکه میخ میره تو پاش، نمیتونه درش بیاره، کجش میکنه!

۹۱- ترکه داشته رادیو پیام گوش میداده، گزارشگره میگفته: راه بهارستان به امام حسین بسته است،

راه انقلاب هم به امام حسین بسته است... ترکه میگه: باشه بابا بستس که بستس، دیگه چرا هی به امام حسین قسم میخوری؟!

۹۲- ترکه به تیکه یخو گرفته بوده بالا، داشته خیلی متفکرانه بهش نگاه می کرده. رفیقش ازش میپرسه: چیه نگاه میکنی؟ ترکه میگه: ایله ازش آب میچیکه ولی معلوم نیست کجاش سوراخه!

۹۳- به ترکه میگن يك معما بگو، میگه اون چیه که زمستونا خونه رو گرم میکنه تابستونا بالاي درختو؟! یارو هرچی فکر میکنه جوابشو پیدا نمیکنه، میگه: نمیدونم، حالا بگو چیه؟ ترکه میگه بخاری! یارو کف میکنه، میگه: باباجان بخاری زمستونا خونه رو گرم میکنه ولی تابستونا چه جور بالاي درختو گرم میکنه؟ ترکه میگه: بخاری خودمه دوست دارم بگذارمش بالاي درخت!

۹۴- ترکه داشته از تو جزیره آدمخورا رد میشده، یهو میبینه آدم خورا محاصرش کردن. بیچاره جفت میکنه با حال زار میگه: ای خدا بدبخت شدم! یهو يك صدایی از آسمون میاد: نترس بنده من، بدبخت نشدی! اون سنگ رو از جلوی پات بردار بکوب به سر رئیس قبیله. ترکه خوشحال میشه، سنگ رو میکوبه تو کله رئیس قبیله. رئیس قبیله جابه جا میمیره، باقی افراد قبیله شاکي میشن، نیزه به دست، شروع میکنن دویدن طرف ترکه! یهو يك صدایی از آسمون میاد: خوب بنده من، حالا دیگه بدبخت شدی!

۹۵- لره توی اتوبوس تهران-خرم آباد نشسته بوده، میره به راننده میگه: آقای راننده واسه کی داری رانندگی میکنی؟! اینا همه خوابن!

۹۶- ترکه با چند تا رشتیه نشسته بودن داشتن جوک می گفتن، رشتیا برای ترکا جک میگن، نوبت ترکه که میشه، تا میاد بگه: یه روز رشتیه... همه بهش میگن بشین بابا نمیخواد بگی! دوباره یه دور میزنه میرسه به ترکه، باز تا میاد بگه: یه روز به رشتیه... میبرن وسط حرفش، نمیدارن بگه. بار بعد که نوبت میرسه به ترکه، میگه: یه روز به ترکه داشته میرفته با سر میخوره زمین! همه رشتیا میخندن بعد ترکه میگه: ولی وقتی بلندش میکنن میبینن رشتیا بوده!

۹۷- ترکه زنگ میزنه خونه دوست دخترش، بابای دختره گوشه رو ور میداره. ترکه میگه: ببخشید غزال خونست؟! باباها هم شاکي میشه فحش خوار مادر رو میکشه به ترکه! چند روز بعد دختره ترکه رو تو خیابون میبینه، میگه: بابا چرا ضایع بازی در میاری؟! وقتی بابام ور میداره، یه چیز بی ربط سر هم کن بگو. ترکه هم میگه باشه. دفعه بعد که زنگ میزنه، باز باباها گوشه رو ور میداره. ترکه هول میشه، میگه: ببخشید اونجا میدون انقلابه؟! یارو میگه: آره چی کار داشتی؟! میگه: ببخشید، غزال خانم هستن؟!

۹۸- يك سال، يك ماه از محرم گذشته بوده ولی هنوز تو شهر صدای سینه زنی میومده. مردم میرن پی ماجرا، میبینن دسته ترکهها تو کوچه بن بست گیر کرده!

۹۹- به ترکه میگن چرا ترك شدی؟! میگه: ایله جوون بودیم، ایمکانات کم بود، پیش اومد دیگه! میپرسن: پس چرا لر نشدی؟ میگه: نه بابا، دیگه اونقدرها هم ایمکانات کم نبود!

۱۰۰- ترکه میره لباس فروشی، میگه: ببخشید شلوار نخي دارید؟ یارو میگه: بعله. ترکه میگه: بی زحمت دونخ بدین

۱۰۱- ترکه با زنش رفته بوده سینما، تو فیلم یهو یه گاو شروع میکنه دویدن طرف تماشاچیا. ترکه یهو میپره زیر صندلی، زنش میگه: بابا خجالت بکش! این فیلمه. ترکه میگه: زن! من و تو می دونیم فیلمه، گاو که نمی دونه!

۱۰۲- ترکه میخواست به گردو بشکنه، گردو رو میگذاره زیر پاش، با آجر میزنه تو سرش!

۱۰۳- ترکه میره آمریکا پیش رفیقش. از قضا همون موقع کنسرت ابی بوده، رفیقش میگه باشو بریم يك حالی بکنیم. جلو در سالن، يك بابایی واستاده بوده سی دی می فروخته، هی داد می زده: سی دی ابی، سی دی ابی. ترکه يك نگاهی به یارو میکنه، به رفیقش میگه: بین تورو خدا مردم چه خنگن! این یارو این همه سال تو آمریکا بوده، هنوز ای بی سی دی رو یاد نگرفته!

۱۰۴- ترکه میره بقالی، میبینه رو دیوار بزرگ نوشتن: علی با ماست! حسن با ماست! حسین با

ماست! میگه: بخشید اقا، شما ماست خالی ندارید؟!

۱۰۵- دو تا برادره آخره شر بودن و پدر محل رو درآورده بودن، دیگه هروقت هر جا يك خراب کاری میشده، ملت میدونستن زیر سر این دوتااست. خلاصه آخر بابا ننشون شاکی میشن، میرن پیش کشیش محل، میگن: تورو خدا یکم این بچه‌های مارو نصیحت کنید، پدر مارو درآوردن. کشیش میگه: باشه، ولی من زورم به جفت اینا نمیده، باید یکی یکی بیاریدشون. خلاصه اول داداش کوچیکه رو میارن، کشیش ازش میپرسه: پسر، می‌دونی خدا کجاست؟ پسر جوابشو نمیده، همین جور در و دیوار رو نگاه می‌کنه. باز یارو می‌پرسه: پسر جان، می‌دونی خدا کجاست؟ دوباره پسر به روش نمیاره. خلاصه دو سه بار کشیش همه‌یو می‌پرسه و پسر هم بروش نمیاره، آخر کشیش شاکی میشه، داد میزنه: بهت گفتم خدا کجاست؟! پسر می‌زنه زیر گریه و در میره تو اتاقش، در رو هم پشتش می‌بنده. داداش بزرگه ازش می‌پرسه: چی شده؟ پسر میگه: بدبخت شدیم! خدا گم شده، همه فکر می‌کنن ما برش داشتیم!

۱۰۶- ترکه هر روز زنگ يك کلیسا رو می‌زنه و در می‌رفته. آخر پدر روحانی شاکی میشه، يك روز پشت در کمین می‌کنه، تا ترکه زنگ می‌زنه، خرشو می‌گیره و می‌پرسه چیکار داری؟ ترکه حول میشه، با تپته میگه: بخشید، عیسی هست؟!

۱۰۷- ترکه میره ساندویچی، میگه: بخشید بندری دارید؟ یارو میگه: بعله. ترکه میگه: پس قریون دستت، بگذار يك حالی بکنیم!

۱۰۸- وسط اردبیل یه چاهی بوده، هی ملت می‌افتادن توش، زخم و زبلی می‌شدن. میان تو شهرداری يك جلسه برگزار می‌کنن که واسه این مشکل يك راه حلی پیدا کنن. یکی از مهندسا پا میشه میگه: یافتم! ما يك آمبولانس می‌گذاریم بغل این چاه، هرکي افتاد توش رو سریع ببره بیمارستان. ملت همه هورا می‌کشن... آفرین! ایول! دمت گرم! يك مهندس دیگه پا میشه میگه: الحق که همتون نفهمید! آخه اینم شد راه حل؟! ملت میگن، خوب تو میگی چی‌کار کنیم؟ یارو میگه: بابا تا اون آمبولانس طرف رو برسونه بیمارستان، که بدبخت جون داده. ما باید يك بیمارستان کنار این چاه بسازیم، که همه بهش سریع دسترسی داشته باشن! ملت دیگه خیلی حال می‌کنن، کف می‌زنن سوت می‌کشن، که ایول بابا تو چه مخی داری! یهو یه مهندس دیگه پا میشه میگه: الحق هرچی بهمون میگن خر، حقمونه! آخه این شد راه حل؟! این همه خرج کنیم يك بیمارستان بسازیم کنار چاه که چی بشه؟ مردم تعجب می‌کنن، میگن: خوب تو میگی چیکار کنیم؟ یارو میگه: بابا این که واضحه، ما این چاهو پر می‌کنیم، میریم نزدیک يك بیمارستان يك چاه می‌زنیم!

۱۰۹- ترکه میره حموم، آب جوش بوده با نعلبکی دوش می‌گیره!

۱۱۰- ترکه مهم میشه زیرش خط میکشن، تو امتحان میاد!

۱۱۱- عربه میره داروخونه میگه: ولك هزار تا میخ داری؟! یارو میگه: نه. دوباره فردا میاد میگه: ولك هزار تا میخ داری؟! باز یارو میگه: نه برادر، اینجا داروخونس، میخ فروشی که نیست! هی چند روز این اتفاق میفته، یارو با خودش میگه: بگذار برم هزار تا میخ بخرم، یه سود حسابی بکنم. فرداش دوباره عربه میاد میگه: ولك هزار تا میخ داری؟! یارو میگه: آره، ۳ تا کارتون میخ می‌گذاره جلو عربه... عربه يك نگاه می‌کنه میگه: آ...ه! ولك توچقدر میخ داری!

۱۱۲- ترکه وزیر مخابرات میشه بعد از یه هفته مخابرات ورشکسته میشه! از طرف دولت هیئت تحقیق تشکیل میدن، می‌بینن برای رفاه حال جامعه و رداشته همه گوشی‌های تلفنای همگانی رو بیسیم کرده!

۱۱۳- ترکه ساندویچ‌فروشی داشته، يك روز يك بابایی میاد میگه: قریون يك ککتل بده، فقط بی‌زحمت توش گوچه نگذار. ترکه میگه: آقا امروز اصلا گوچه نداریم، میخوای خیارشور نگذارم؟!

۱۱۴- به ترکه میگن چند تا بچه داری؟ میگه ۲ تا. می‌پرسن: کدومش بزرگتره؟ میگه: خوب اولیش!

۱۱۵- ترکه میره ماه غسل، پادش میره زنش رو ببره!

۱۱۶- ترکه دوتا دزد می‌گیره، زنگ می‌زنه به ۲۲۰!

۱۱۷- از ترکه میپرسن آرزوت چیه؟ میگه: کاشکی تبریز پایتخت بود! میگن: چرا؟! میگه: آخه اون وقت به مامیگفتن بچه تهرون!

۱۱۸- اردبیل زلزله میاد، ترکه زنگ میزنه مسئولیتش رو بر عهده میگیره!

۱۱۹- ترکه کنار به چاهی وایساده بوده، هی میگفته: سیزده،..سیزده،..سیزده.. یکی از اونجا رد میشده، میپرسه: ببخشید قربان، می‌تونم پپرسم دارید چیکار می‌کنید؟ ترکه یقه یارو رو میگیره، پرتش می‌کنه تو چاه، میگه: چهارده،...چهارده،...چهارده!

۱۲۰- به ترکه میگن: چند تا حیوون نام ببر که پرواز کنه. میگه: کبوتر، کلاغ، خرا! بهش میگن: بابا خر که پرواز نمیکنه! میگه: بابا خره دیگه، یهو دیدی پرواز کرد!

۱۲۱- ترکه از یکی میپرسه قبله کدوم طرفه؟! یارو نشونش میده، ترکه میگه: باید خیلی برم؟!!

۱۲۲- آمریکاییه داشته تو رودخونه غرق میشده، هی داد میزنه help me, hellllp! ترکه از اونجا رد میشده میگه: احمق جون اگه جای کلاس زبان کلاس شنا رفته بودی الان غرق نمیشدی!

۱۲۳- تمساحه میره گدایی، میگه: به من بدبخت مارمولک کمک کنید!

۱۲۴- ترکه سربازیش تموم میشه، وقتی کارت پایان خدمتشو بهش میدن، نگاه میکنه میگه: ای بابا، من که ازینا چهارتا دارم!

۱۲۵- ترکه چراغ جادو پیدا میکنه، دست میکشه روش غولش در میاد میگه: دو تا آرزو بکن. ترکه میگه: یه نوشابه خنک میخوام که هیچ وقت تموم نشه. غوله بهش میده، ترکه یکم میخوره میگه: به به! چقدر خنکه! یکی دیگه هم بده!

۱۲۶- ترکه به بسته هزار تومنی میشمیره، ۲۵۰ تومن کم میاره!

۱۲۷- به ترکه میگن خیلی آقایی. میگه: ما بیشتر!

۱۲۸- به لره میگن: ببخشید شما لرید؟ میگه: نه پس انم با این سبیل پهنم؟!!

۱۲۹- از ترکه میپرسن: بلدی پیانو بزنی؟! میگه: نه. ولی یه داداش دارم... اونم نه!

۱۳۰- یك بابایی یه ماهی تو پاکت دستش بوده، رفیقش میبیندش، ازش میپرسه: جریان این ماهیه چیه؟ میگه: دارم برای شام می‌برمش خونه. ماهیه میگه: مرسی من شام خوردم، منو ببر سینما!

۱۳۱- به ترکه میگن چي شد ترك شدي؟! میگه: والله من اولش که ترك نبودم، تو بیمارستان با یه بچه ترك عوض شدم!

۱۳۲- ترکه تو اتوبوس یه دختره خوشگل رو میبینه، پیاده که میشه شماره اتوبوس رو بر میداره!

۱۳۳- ترکه میاد تهران، یه دختر خوشگل میبینه، بهش میگه: خانم این دوست دختر که میگن شمایین؟!!

۱۳۴- ترکه یه سکه از زیر خاک پیدا میکنه، روش نوشته بوده تاریخ ضرب: ۲۰۰ سال قبل از میلاد!

۱۳۵- قزوینیه میره خونه یك میلیونره، دویست میلیون نقد می‌دزده. بعد زنگ میزنه یارو میگه: بچه رو بیارین پولارو ببرین!

۱۳۶- یك گروه از محققین انسان شناسی داشتن روی تفاوت مغز نژادهای مختلف انسان تحقیق می‌کردند، اول مغز یك آمریکاییه رو باز می‌کنند، می‌بینند ای بابا اینا اینقدر با الکترونیک و کامپیوتر ور رفتن که تو مغزشون پر شده از IC و مدارهای الکترونیکی. خلاصه می‌ترسن دست به یك چیزی بزندن خراب شه، زود مغز یارو رو می‌بندند. بعد مغز یك ژاپنیه رو باز می‌کنند، می‌بینند ای بابا این وضعیت از آمریکاییه هم خراب تره و مغزش شده پر از مدارای نوری و چیزای عجیب غریب، خلاصه مغز این رو هم

جرات نمي‌کنند دست بزنند. بعد جمجمه يك ترکه رو باز مي‌کنند، مي‌بينند تو ش فقط يدونه سيم ازین ور جمجه رفته اونور. باخودشون مي‌گن: خوب ما اينو قطع مي‌کنيم، آگه ديديم خيلي ضايع شد، فوqش دوباره وصلش مي‌کنيم! خلاصه سيمه رو قطع مي‌کنند، يهو گوشاي ترکه ميافته!

۱۳۷- ترکه زنگ ميزنه ۱۱۸، ميگه: ببخشيد شماره تلفن غضنفر رو دارين؟! يارو ميگه: نه. ترکه ميگه: پس من ميخونم يادداشت کنين!

۱۳۸- ترکه مجري مسابقه بيست سوالی ميشه، يارو ازش ميپرسه، جانداره؟ ميگه: نه. ميپرسه: تو جيب جا ميشه؟ ترکه کلي فکر ميکنه، بعد ميگه: تو جيب جا ميشه اما آگه تو جيبت بريزي، جيبت ماستي ميشه!

۱۳۹- ترکه ميره حرم امام رضا، ميگه: امام رضا قريونت برم، تو که ضامن آهو شدي، ضامن من يابو هم بشو!

۱۴۰- ترکه پسرش رو ميفرسته ژيمناستيک، بعد از يه مدتي ميبينه پسرش روز به روز جاي اينکه پيشرفت کنه هي داره پسرقت مي‌کنه. يك روز ميره سر جلسه تمرينشون بينه چه خبره، ميبينه از بچش به عنوان خرك استفاده مي‌کنند!

۱۴۱- ترکه ميخواسته به فلسطينيا كمك کنه، براشون سنگ پست ميکنه!

۱۴۲- ترکه مرده شور بوده، بعد از يه مدتي ميگيرنش دهنش رو سرويس ميکنن. رفيقاش ميپرسن بابا مگه اين بيچاره چي کار کرده بود؟ ميگن: اين پدرسوخته سوالاي شب اول قبر رو تکثير کرده بود بين مرده‌ها تقسيم مي‌کرد!

۱۴۳- چند نفر داشتن ميرفتن کوه، سرپرستشون (که از قضا لکنت زيون هم داشته) از وسط راه شروع مي‌کنه ميگه: چ چ چ... ملت اول يکم نگاهش مي‌کنن ببينن چي ميخواه بگه، بعد مي‌بينن نمي‌تونه حرفش رو بزنه، بي‌خيال ميشن و راه ميافتن، اين بابا هم همه مسير همينجور هي ميگفته چ..چ..چ.. وقتي ميرسن بالا ميخواستن چادر بزندن سرپرسته بالاخره ميگه: چ..چ..چا..چا..چادر يادم رفت! ملت ميگن اي بابا رودتر مي‌گفتي، حالا بايد برگرديم پايين! تو راه برگشت سر پرسته هي ميگفته: ش ش ش.. ولي ملت ديگه شاکی بودن و کسي توجه نمي‌کرده، وقتي مي‌رسن پايين يارو بالاخره ميگه: ش..ش..شو..شو..شوخي کردم!

۱۴۴- از ترکه ميپرسن شما همتون اينقدر ساده اين؟ ميگه: نه بابا، راه‌اهمون تو آفريقاست!

۱۴۵- ترکه سوار اتوبوس ميشه، ميره يك گوشه واميسته. راننده بهش ميگه: آقا اين همه صندلي خالي، چرا نميشيني؟ ترکه ميگه: حالا صبر کن، دو دقيقه ديگه همين يك ذره جا هم پيدا نميشه!

۱۴۶- از ترکه ميپرسن شما تهراني هستين؟ ميگه: نه چشمانتون قشنگ ميبينه!

۱۴۷- ترکه تو مانور شرکت ميکنه، اسير ميشه!

۱۴۸- ترکه ميره مغازه ميگه: آقا يه بيسکويت خوب بدين. بقاله ميگه: ساقه طلايي خويه؟ ترکه ميگه نه. ميگه: ويغر خويه؟ ميگه نه. ميگه گرجي خويه؟ ميگه نه. ميگه: مادر خويه؟ ترکه ميگه: قربان شما، دست بوسن!

۱۴۹- ترکه بچش نميخوابيده، بهش ژل ميزنه!

۱۵۰- ترياكيه پيغام‌گير ميخره، پيغامشو ميذاره: هشتم... ولي خستم

۱۵۱- به يك ترکه ميگن: ۲*۲ چند مي‌شه؟ ميگه: ۵ تا! مي‌گن: برو بابا، ۴ تا ميشه! ميگه: آخه من از يه راه ديگه رفتم!

۱۵۲- ترکه فيلم جيمز باند ميبينه خيلي خوشش مياد. يکي ازش ميپرسه سمت چيه ميگه: قر...گضن فرا!

۱۵۳- ترکه و تهرونیه دعواشون میشه، میرنشون کلانتری، افسرنگهبان از تهرونیه میپرسه: اسمت چیه؟ یارو با بیخیالی میگه: فری... افسره حسابی چپ و راستش میکنه، میگه: بی پدر فکر کردی اینجا خونه خالست خودمونی شدی؟ گفتم اسمت چیه؟ تهرونیه که حساب دستش اومده بوده میگه: فریدون قربان! افسره برمیگرده به ترکه میگه اسم تو چیه؟! ترکه اسمش قلی بوده، یکم فکر میکنه بعد با ترس جواب میده: قولیدون!

۱۵۴- تو جزیره آدمخورا یک بابایی میره ساندویچ فروشی، یک ساندویچ مغز سفارش میده. ساندویچی میگه: میشه ۲ تومن. مرده عصبانی میشه میگه: یعنی چی؟ مگه سر گردنست؟! هفته پیش یک تومن بود! ساندویچی میگه: آخه این مغز تهرونیه، بابا بالاخره یک کلاس خاص خودشو داره. مردک هم ساندویچش رو میخوره و چیز نمیگه. هفته دیگه میاد دوباره یک ساندویچ مغز سفارش میده، این دفعه ساندویچی میگه: شد ۱۰ تومن! یارو خیلی شاکی میشه، میگه: بابا چه خبرته؟! ساندویچی میگه: آخه عزیز من، این دفعه مغز رشتیه، کلی فسفر داره به جان تو! باز طرف چیز نمیگه و پول و میده و ساندویچش رو میخوره. هفته بعد دوباره میاد و یک ساندویچ مغز سفارش میده، این دفعه ساندویچی میگه: میشه ۱۰۰ تومن! یارو دیگه پاک شاکی میشه و ساندویچ رو میکوبه رو میز داد میزنه: این چه مسخره بازیه در آوردی؟! ساندویچی میگه: آخه عزیز من، این یکی مغز ترکه، باید ۱۰۰ تا کله بشکنیم تا ارزش یک ساندویچ دربیاد!!

۱۵۵- ترکه زمین میخوره، برای اینکه سه نشه تا خونه سینه خیز میره!

۱۵۶- یه بار تو آبادان مسابقه تقلید صدای داریوش برگزار میشه، داریوش میاد چهارم میشه!

۱۵۷- ترکه پسرش رفته بوده زیر ماشین، با سنگ میزنه درش بیاره!

۱۵۸- ترکه میخواست زبرداری آمریکا تو خلیج فارس رو غرق کنه، در میزنه فرار میکنه!

۱۵۹- ترکه میخواست بره خوار هر چی راهزنه اطراف تبریزه رو بگاد و دهنشون رو سرویس کنه. ملت هم میان هر کس به چیزی برآش میارن، یکی شمشیر میاره یکی خنجر میاره و حسابی مسلحش میکنن. خلاصه ترکه راه میفته و بعد از یک هفته خونین و مالین برمیگرده. مردم دورش جمع میشن، میپرسند: چی شد؟ چی کار کردی؟ ترکه پامیشه یا حال زار میگه: بابا یه دستم شمشیر بود یه دستم خنجر، با دندونام می‌جنگیدم؟!

۱۶۰- ترکه به دوستش میگه: اصغر، قریون دستت، برو عقب ماشین بین چراغ راهنما ماشین کار میکنه یا نه. اصغر میره عقب ماشین، میگه: کار می‌کنه، کار می‌کنه، کار می‌کنه، کار نمی‌کنه...!

۱۶۱- به ترکه میگن سه تا میوه نام ببر که با سین شروع بشه میگه: سیب، سیر، سحر! میگن: سحر که میوه نیست؟! میگه: نمیدونی چه هلوویه!

۱۶۲- ترکه میره شکار خرگوش، صدای هویج در میاره!

۱۶۳- ترکه تو کلیسا نشسته بوده، یهو می‌بینه یه دختر خیلی میزون میاد تو. میدوه میره پشت به مجسمه قایم میشه. دختره میاد میشینه جلوی محراب و میگه: ای خدا! تو به من همه چی دادی، پول دادی، قیافه دادی، خانواده خوب دادی... فقط ازت یه چیز دیگه میخوام.. اونم یه شوهر خوبه... یا حضرت مسیح! خودت کمکم کن! ترکه از پشت مجسمه میاد بیرون میگه: عیسی هل نده! خودم میرم!

۱۶۴- آوینی تو جنگ کشته میشه، به ترکه میگن برو یه جور یه خانوادش خبریده. ترکه میره دم خونشون زنگ میزنه، زن یارو میگه: کیه؟ ترکه میگه: ببخشید، منزل شهید آوینی؟!

۱۶۵- ترکه زنگ میزنه خونه رفیقش میگه: غضنفر! من لهجی دارم؟ رفیقش میگه: آره! میگه: پس گحط کن دوباره میگیرم!

۱۶۶- یارو ترکه عرق میخوره می‌برنش کلانتری شلاقش بزنن. افسر چند تا شلاق میزنه، بعد شلاقو میده به یکی دیگه میگه: برادر حسین! بیا شماهم یه فیضی ببر! یارو هم چند تا میزنه و میده به اون یکی میگه: برادر اکبر شما هم بیا یه فیضی ببر! خلاصه چند نفری دهن یارو رو میگان. بعد که کارشون تموم میشه میان از اتاق برن بیرون، ترکه میگه: برادرا! لااقل در فیضیه رو ببندین!

۱۶۷- اواوه میخوره زمین، میگه: اوا! تو هم جاذبه!

۱۶۸- ترکه با ماشین میره تو دره، بهش میگن: چي شد بابا؟ چرا افتادي تو دره؟ میگه: والله ما داشتیم تو جاده با ماشین میرفتیم، هی جاده پیچید، من پیچیدم، دوباره جاده پیچید، باز من پیچیدم، یهو جاده پیچید، من نیچیدم!

۱۶۹- ترکه و زنش دعواشون شده بوده، با هم حرف نمی‌زدند. زن ترکه وقتی شب میره بخوابه، يك یادداشت برای ترکه می‌گذاره که: منو فردا ساعت ۶ بیدار کن. صبح زنه ساعت ۱۰ از خواب پا میشه، می‌بینه ترکه براش يك یادداشت گذاشته که: پاشو زنیکه خرا! ساعت شیشه!

۱۷۰- ترکه از ساختمان ده طبقه میفته پایین، همه جمع میشن دورش، ازش میپرسن: آقا چي شده؟ میگه: والله منم تازه رسیدم!

۱۷۱- ترکه میفته تو جزیره آدم خورا، آدم خورا می‌گیرنش، رئیسشون میگه: اینا رو پوستنشون رو میکیم باهاس قایق درست میکنیم. ترکه هم یه چاقو و میداره می‌گذاره رو شکمش، میگه: جلو نیاید وگرنه قایقتونو سوراخ میکنم!

۱۷۲- تلویزیون داشته گل خداداد عزیزی رو به استرالیا نشون میداده، ترکه تماشا می‌کرده. دو سه بار که صحنه آهسته گل رو نشون میدن، ترکه شاکي میشه، میگه: حالا اونقدر نشون بده تا اون دروازه بان بگیردش!

۱۷۴- ترکه خودشو دار می‌زنه، بعلت ضربه مغزی می‌میره! میان می‌بینند با کیش خودشو دار زده!

۱۷۵- یه جایی جشن بوده، ترکه همینجوری میره تو و شروع میکنه به رقصیدن و بخور بخور. یکی ازش میپرسه: ببخشید! شما رو کی دعوت کرده؟ ترکه میگه: من از خانواده عروسم. یارو میگه: ببخشید، ولی اینجا جشن تولده!

۱۷۶- ترکه تو مسابقه بیست سوالی شرکت میکنه، قبلش بهش میگن جواب بیسکوئته، ولی تو همون اول نگو، اولش یه چند تا سوال کن که ضایع نشه. ترکه میگه باشه و میره تو مسابقه، میپرسه: آقا، يك کوئته؟! یارو میگه: نه. میگه: دوکوئته؟ همینجوری میگه تا میرسه به نوزده کویت! یارو میگه: من یه راهنمایی بهتون میکنم، با چاپی هم میخورنش. ترکه میگه: آاااهااا پس بگو، قنده؟!

۱۷۷- ترکه میره امام رضا احساساتی میشه میگه: امام علی قریون لب تشنت برم پس کی ظهور میکنی؟!

۱۷۸- یارو زبانش می‌گرفته میره داروخونه میگه: آقا اشپیل داری؟ میگه: اشپیل دیگه چیه؟ میگه: بابا اشپیل دیگه. یارو میگه: یعنی چي؟ درست تلفظ کنین من بفهمم. یارو میگه: بابا جان اشپیل، دیگه! یارو میگه: آقا من که نمیفهمم شما چي میگین، بگذارین به همکارم بگم شاید اون بفهمه. رفیق یارو هم زبانش می‌گرفته، میاد. بهش میگه: آقا اشپیل دارین، یارو هم میره برانش یه چیزی میاره بهش میده و میره، بعد همکارای یارو ازش میپرسن: این چي میخواست؟ میگه: اشپیل! میگن: بابا این اشپیل دیگه چه کوئته؟! اصلاً برو یکم از این اشپیل و دار بیار ببینیم چیه. یارو میره و بر میگردد میگه: اشپیل تموم شد!

۱۷۹- عربه میره مغازه با لهجه میگه: آقا رُبعع دارین؟ یارو میگه: داریم، ولی نه به این غلیظی!

۱۸۰- ترکه زنگ میزنه خونه دوست دخترش، میگه: عزیزم من لهجه دارم؟ دختره میگه: آره. ترکه میگه: پس من قطع میکنم دوباره میگیرم!

۱۸۱- ترکه زنگ میزنه خونه دوست دخترش، باباش و میداره، هول میشه میگه: ببخشید توپمون افتاده!

۱۸۲- ترکه میره تو خواربار فروشی میگه: نیم کیلو پنیر بدین، یارو بهش میگه: ببخشید، شما ترکیب؟ میگه: از کجا فهمیدین؟ میگه: از لهجتون. ترکه با خودش میگه: من باید این لهجمو درست کنم. پا میشه میره خارج بعد از ده سال برمیگرده، میره همون جا میگه: آقا نیم کیلو پنیر بدین. یارو باز میگه: آقا شما ترکیب؟ میگه: آاا... از کجا فهمیدی؟ مگه من هنوز لهجه دارم. یارو میگه: نه، ولی آخه اینجا پنج

ساله که بانگ شده!

۱۸۳- شیرهایه میخواستنه تاکسی بگیره، به یك تاکسی میگه: مُشتقیم! تاکسیه، پنج متر جلو تر نگو میداره. یارو میگه: ای بابا! من که میخواستم اونجا پیاده شم!

۱۸۴- ترکه تو مسابقه بیست سوالی شرکت میکنه، قبل از مسابقه بهش میگن: بین جواب ژاندارمریه ولی همون اول نگی که ضایع بشه، یه چند تا سوال اولش بکن بعد جوابو بگو. مسابقه شروع میشه، ترکه میپرسه: جانداره؟ مجریه میگه: نه. ترکه میگه: مریه؟ میگه: نه. ترکه میگه: جاندارمریه؟

۱۸۵- به ترکه میگن: نظرتون راجع به سریال امام علی چیه؟ میگه: خیلی عالی، فقط اگه میشه یخورده قطام شو بیشتر کنید!

۱۸۶- ترکه رفته بوده استخر، مسؤول اونجا میخواستنه واسه شاشیدن تو آب جریمش کنه. ترکه داد و بیداد میکنه که: خوب بابا همه تو آب می شاشند! یارو میگه: آره، ولی نه از رو دایو!

۱۸۷- ترکه تو اتوبوس واستاده بوده، یهو میبینه بند کفشش بازه. به کنار دستیش میگه: آقا قریون دستت، یك دقیقه این میله رو نگردار من بند کفشم رو بندم!

۱۸۸- ترکه زنگ میزنه به صدا سیما، میگه: بابا این چه وضعیه؟! این چه تصاویره مستهجنی بود که تو ان سریال امام علی نشون دادید؟! یارو بهش میگه: قریان ما که فقط پاها رو نشون دادیم. ترکه میگه: بابا تلوزیون من پرش داشت، همه جاشو دیدیم!

۱۸۹- ترکه زنگ میزنه به صدا سیما، میگه: بابا این چه وضعیه؟! این سریال امام علی که همش بدآموزی داره! یارو میگه: چرا آقا؟ برای چی؟ ترکه میگه: بابا الان دو هفته ست هروقت میام پسرمو تنبیه کنم، میدوه میره تو کوچه لخت میشه!

۱۹۰- یارو ترکه تو جبهه پشت ضد هوایی بوده میزنه یه هواپیما رو میندازه. خلبانه با چتر نجات میپره بیرون، ترکه میگه: بچه‌ها در رین صاحبش اومد!

۱۹۱- عربی هه میگزیده، بعدش یك لیوان آب میخوره. ازش میپرسن: چرا هی بعد از گوزیدن آب میخوری؟ میگه: ولك، اگه آب نخورم که گرد و خاک میشه!

۱۹۲- ترکه میره راهپیمایی، میبینه شلوغی برمیگرده!

۱۹۳- ترکه ۱۹ تا بچه داشته، بهش میگن: چرا یك بچه دیگه نمیاری، رُند شه؟! میگه: فرزند کمتر، زندگی بهتر!

۱۹۴- ترکه میره کله پاچه فروشی، یارو بهش میگه: قریون چشم بگذارم؟ ترکه میگه: نه آقا! حداقل صبر کن من برم قایم شم!

۱۹۵- دو تا ترکه میرن یك رستوران کلاس بالا، دو تا کوکا سفارش میدند، بعد هم یکی یك ساندویچ از کیفشون درمیارند، شروع می‌کنند به خوردن. گارسونه میاد میگه: ببخشید، شما نمی‌تونید اینجا ساندویچ خودتونو بخورید. ترکا یك نگاهی به هم می‌کنند، ساندویچاشونو باهم عوض می‌کنند!

۱۹۶- ترکه ۱۰ تومن میندازه تو صندوق صداقات، هنوز دو قدم رد نشده بوده، یك ماشین میزنه بهش، درب و داغونش میکنه. همون وقت یك بابای دیگه‌ای داشته یك پولی مینداخته تو همون صندوق، ترکه با حال زار پامیشه، میگه: آقا پولتو اونتو ننداز، اون صندوقش خرابه!

۱۹۷- ترکه زنگ میزنه خونه دوست دخترش، بابای طرف گوشی رو برمیداره، هول میشه میگه: ساعت شانزده و پنجاه و چهار دقیقه!

۱۹۸- ترکه کفترشو گم میکنه، تو روزنامه آگهی میده: بیه بیه!

۱۹۹- کرده تو کردستان پونزده نفره می‌کشه، تو دادگاه به حداکثر مجازات محکوم میشه. می‌گیرن شلوارشو درمیارن، پاش استرچ می‌کنند!

- ۲۰۰- سیاه پوسته میگوزه، زنش تا یه هفته داشته از رو زمین دوده جمع میکرده
- ۲۰۱- مامانه داشته واسه بچش لالایی میخونده. بعد از یه ربع، بچه میگه: خوب مامان خفه شو میخوام بخوابم!
- ۲۰۲- لره ساعت خریدی بوده، رفیقش هی ازش میپرسید ساعت چنده. آخرش لره شاکی میشه، میگه: حالا آنقدر بپرس بپرس تا برینی توش!
- ۲۰۳- ترکه میخواست هوابیما بدزده، میره تو کابین خلیان، تفنگ میگذاره رو شقیقه خلیان، میگه: یا میری آمریکا یا...بوم!
- ۲۰۴- یارو زنگ میزنه فلسطین، میبینه اشغاله!
- ۲۰۵- به لره میگن چندتا تن ماهی نام ببر، میگه: تن شیلانه، تن جنوب، تن سیکارو، تن چابهار، تن پیر، تن پیغمبر، تن هر کی دوست داری دست از سر ما بردار!
- ۲۰۶- آدم خوره با پسرش رفته بودن آدم شکار کنن، یه زنه رو میبینن خیلی چاق بوده، پسره میگه بابا اینو بخوریم؟ باباه میگه: نه این همش چربی، به درد نمیخوره. میرن تا به یه زنه لاغره میرسن، پسره گرسنش شده بوده، میگه: بابا جون اینو بخوریم؟ باباه میگه: نه بابا این خیلی لاغره فایده نداره. دوباره راه میفتند، بعد از یه مدتی میرسن به یه زنه خوشگل باحال. پسره دیگه داشته از گشنگی ضعف میرفته، میگه: بابا جون دیگه اینو بخوریم؟ باباش میگه: نه پسر، اینو میبریم خونه، مامانو میخوریم!
- ۲۰۷- ترکه با کُت وزیر شلواری تو خونشون نشسته بوده. ازش میپرسند: واسه چی تو خونه کت پوشیدی؟ میگه: آخه شاید مهمون بیاد! میپرسن: پس چرا دیگه زیر شلواری پوشیدی؟! میگه: خوب شاید هم نیاد!
- ۲۰۸- ترکه رستوران میزنه، رو درش مینویسه: وقت نهار و نماز تعطیل است!
- ۲۰۹- ترکه میخواست خودکشی کنه یه تیر به مغز خودش شلیک میکنه، نیم ساعت بعد میمیره! از همه دنیا دانشمندا جمع میشن که ببینند قضیه این چی بوده، بعد از دوسال تحقیق میفهمند که تیره تو این مدت داشته دنبال مغزیارو میگشته!
- ۲۱۰- به ترکه میگن اگه همه دنیا رو بهت بدن چی کار میکنی؟ میگه: میفروشم میرم خارج!
- ۲۱۱- ترکه میره مشهد حرم امام رضا رو میبینه، میگه: امام رضا! قربونت برم! تو باین همه طلا چرا هشتم شدی؟!
- ۲۱۲- ترکه میمیره، تو اون دنیا بهش میگن: تو ۲۳۴۴،۰۹ رکعت نماز بدهکاری و باید بری جهنم! ترکه میگه: خوب اون ۲۳۴۴ رکعتش قبول، ولی دیگه اون ۰،۰۹ رکعتش دیگه چیه؟! بهش میگن: اون مال نمازهاییه که درست رو به قبله نخوندی، ضربدر COS زاویه انحرافش کردیم!
- ۲۱۳- یه یارو میره زیر غلظک، ترکه میره خبر مرگش رو به خانوادش بده. میره در خونشون به پسر یارو میگه: بابات چه جوری بود؟ میگه: دراز وباریک. ترکه میگه: حالا دیگه صاف وپهنه!
- ۲۱۴- ترکه داشته خاطره تعریف میکرده، میگه: ما سال چهل و نه با دو نفر دعوامون شد، البته سال چهل و نه دو نفر خیلی بود!
- ۲۱۵- به ترکه میگن با رضا جمله بساز، میگه: من و حسن و حسین رفتیم پارک. میگن: پس رضاش کو؟ میگه: آخه رضا کارداشت، نیومد!
- ۲۱۶- ترکه داشته بالایی ساختمون پنجاه طبقه کار میکرده، یهو یکی ازون پایین داد میزنه: هوی غضنفر! خونتون آتیش گرفته، زن و بچت سوختن، مردن! ترکه هم میگه: دیگه این زندگی برای من معنی نداره، خودشو ازون بالا پرت میکنه پایین. همینجور که داشته میافتاده، یهو به خودش میگه: ایا.. من که بچه ندارم! دوباره یخورده میره، یهو میگه: ایا.. منکه زن ندارم! میرسه نزدیکای زمین، میگه:

|||..ه! منكه غضنفر نيستم!

۲۱۷- ترکه تلویزیونشون روشن نمیشده، میزنه کانال دو، هُل میده!

۲۱۸- ترکه سوار به خره عکس میگیره. عکس رو میفرسته برای مادرش، زیر عکسه مینویسه: «سلام بر نم، بالایی منم!

۲۱۹- يك بابايي رو مي فرستند ماموريت آذربايجان. يارو روز اول وارد شهر ميشه، از يکي مي پرسه: ببخشيد، بهترين هتل اين شهر کجاست؟ ترکه يكم نگاه ميکنه، ميگه: گريبي؟! اينجا بهترين، بدترين هتل نداره که. يك مسافرخونه داره، اونم دوتا چهار راه جلو تر دست چپه. خلاصه يارو مستقر ميشه. شب حوصلش سر ميره، ميگه حالا که بيکاريم يك سينما بريم. ميره از يکي مي پرسه: ببخشيد، اينجا بهترين سينماش کجاست؟ يارو يكم چپ چپ نگاه ميکنه، ميگه: گريبي؟! اينجا بهترين، بدترين سينما نداره که. يك سينما داريم، اونم سه تا چهار راه جلو تره. خلاصه يارو سينما رو پيدا ميکنه، ميره جلوي باجه بليط فروشي، ميگه: يك بليط بدين براي همين سانس، فقط جاش خيلي جلو نباشه. بليط فروشه يك نگاهي بهش ميکنه، ميگه: گريبي؟! جاي جلو، جاي عقب نداره که. بليط ميخرې، ميري تو، هرچا گيرت اومد واميستي! خلاصه يارو ميره تو، از قضا يك جايي تو بالکن گيرش مياد. وسطاي فيلم، احتياج به قضاي حاجت پيدا ميکنه. از کنار دستيش ميپرسه: ببخشيد، دستشويي کجاست؟ طرف يك نگاهي بهش ميکنه، ميگه: گريبي؟! داستشويي ماستشويي نداره که، همين جا بلند ميشي واميستي، کارت رو ميکني! يارو با خودش ميگه: بابا اين عقلش ناقصه. از اونيکي کنار دستيش مي پرسه، اونم همين جوابو ميده. خلاصه يارو داشته خيلي بهش فشار ميومده، مي بينه چاره اي نداره. بلند ميشه، قضيه رو درمياره، بسم الله شروع ميکنه به شاشيدن! يهو يکي ازون پايين داد ميزنه: هوې! گريبي؟! يك جا نگيريش، تگون تگونش بده، گلاب پاشش کن!

۲۲۰- دو تا لره با هم ميرن هتل، يکيشون رفته بوده توالت فرنگي، په دفعه اون يکي سرميرسه، ميگيره ميزنه دهن يارو رو سرويس ميکنه. ملت همه جمع ميشن، ميکن: چي شده؟ چرا اين بدبخت رو ميزني، مگه چيکار کرده؟ ميگه: مو دو روزه دارم از اي چشمه او مخورم، اي اومد ريده مينش!

۲۲۱- ترکه دو تومنش ميافته تو خوب، په پنج تومني از تو خوب ور ميذاره، سه تومن ميندازه تو خوب!

۲۲۲- عربه ميگوزه، کونش رگ به رگ ميشه!

۲۲۳- ترکه داشته ميرفته ماشين بخره، زنش ازش مي پرسه: داري کجا ميري؟ ميگه: دارم ميرم ماشين بخرم. ميگه: ايشالله بگو. ترکه ميگه: برو بابا دلت خوشه! ماشين خريدن که ايشالله گفتن نداره. از قضا ميره تو راه پولشو ميدزدن. دست از پا دراز تر بر ميگرده خونه، در ميزنه. زنش ميگه: کيه؟ ميگه: ايشالله منم!

۲۲۴- ترکه ميافته تو خوب زنگ ميزنه، عربه ميره در رو باز ميکنه!

۲۲۵- ترکه رو ميکنن رئيس صدا و سيما، بعد از دو روز بر کنارش ميکنن. رفيقاش ازش مي پرسند: چي شد؟ ميگه: هيچي فقط وسط اذون آگهي پخش کرديم!

۲۲۶- به عربه ميگن تو چقدر خري! ميگه: اقام معرکس!

۲۲۷- رفيق ترکه بهش ميگه: من سيدم، فرزند امام حسينم! ترکه ميگه: |||..ه! علي اصغر تويي؟! ماشالله چقدر بزرگ شدي!

۲۲۸- په جشنواره شکار بوده تو جنگلهاي آمازون. په آمريکاييه بوده، په انگليسيه با په ترکه. آمريکاييه ميره چند تا خرگوش و گوزن ميزنه، انگليسيه هم ميره چند تا آهو و خرگوش و په چند تا حيون ديگه ميزنه. نوبت ترکه ميرسه، ميره دو تا خرگوش مياره، بهش ميگن: چي شد، فقط همين دو تا رو زدي؟! ميگه: نه، والله من چند تا دوتشوت هم زدم اما خيلي بزرگ بودن نتونستم بيارمشون. ميگن: دوتشوت ديگه چيه؟ اين چه نوع حيونيه؟! ترکه ميگه: والله منم نميدونم، امايه حيونايي واپساده بودن هي ميگفتند: DON'T SHOOT!! DON'T SHOOT!!

۲۲۹- به ترکه ميگن خر بهتره يا گاو ميگه: گاو. ميگن چرا؟ ميگه: آخه آدم خوب نيست از خودش تعريف کنه!

۲۳۰- ترکه نشسته بوده تو تاكسي كه يك زنه خيلي چاق سوار ميشه. ترکه برمي‌گرده به زنه ميگه: مي‌بخشيد خانم، اسم شما چيه؟ زنه با عشوه ميگه: غنچه! ترکه ميگه: واي تو باز بشي چي ميشي؟!

۲۳۱- ترکه واستاده بوده دم ترمينال مي‌خواسته بره شمال. خلاصه يك سواري گير مياره، همينكه سوار ميشه، آرم بنزه توجهش جلب ميكنه. از راننده ميپرسه: آقاي راننده، مي‌بخشيد اين يارو چيه؟ راننده ميگه: اين آرمشه. ترکه ميگه: آرم چيه، فحشه؟! ميگه: نه بابا، اين سمبلشه، نشونه ماشينه. ترکه: ميگه: آهان! پس نشونشه، فهميدم! خلاصه راه مي‌فتند. همينجوري كه داشتن تو جاده ميرفتن يه دفعه يه پيرمرده و خروش ميان وسط جاده. راننده با هزار بدبختي ردشون ميكنه و ميگذره، بعد بر ميگرده تو آينه نگاه ميكنه ميبينه خره يه ور پرت شده پيرمرده هم يه ور. ميگه: اه! من كه نزدم بهشون؟ ترکه ميگه: برو بابا! نشونشه، نشونشه! آگه من درو باز نكرده بودم كه نميخورد بهشون!

۲۳۲- ترکه زنش حامله بوده، نگاه ميكنه به شكم زنش، ميگه: خانم جان اين چيه؟ ميگه: بچه ست. ميگه: دوستش داري؟ ميگه: آره خوب، معلومه. ميگه: پس چرا قورتش دادې؟!

۲۳۳- ترکه ميره نونوايي، هيچكي هم تو صف نبوده، ميگه: آقا دو تا نون بده. شاطره با خودش ميگه اين بابا ترکه، بگذار يكم سركارش بذاريم! ميگه: آقا نوبتو رعايت كن، برو آخر صف واپسا! ترکه يكم نگاه ميكنه ميبينه كسي نيست، دوباره ميگه: برادر دو تا نون بده، چرا اذيت ميكني؟ دوباره شاطره ميگه: بابا اين همه آدم تو نوبته، برو ته صف واپسا! ترکه شاكي ميشه، يه سنگ ور ميداره ميزنه سر تا سر شيشه مغازه رو ميشكنه. شاطره داد مي‌زنه: هوي! شيشه رو چرا ميشكني؟! ترکه ميگه: اين همه آدم اينجا واپسادن، چرا خر منو چسبيدي؟!

۲۳۴- ترکه ده هزار تومن تو جيبش بوده مي‌خواسته بره عرق بگيره. تو راه نيرو انتظامي رو ميبينه، پولا روپرت ميكنه تو خوب!

۲۳۵- ترکه چراغ علاالدين پيدا ميكنه، شروع ميكنه تميز كردنش كه يه دفعه غوله از توش در مياد و ميگه: من غول چراغ هرچي ميخواي آرزو كن تا برات برآورده كنم! ترکه هم ازون حزيلاي تير بوده، ميگه: برو قدس رو آزاد كن! غوله ميگه: بابا دمت گرم! ما رو با اين اسرئيليا در نيانداز، اين خطرناكن، بمب اتمي دارن، آمريكا پشت سرشونه، سر جدت يه چيز ديگه بگو! ترکه يكم فكر ميكنه، ميگه: باشه، بيا يه كاري كن ديگه به ما تركا نكن خر! يهو غوله شروع مي‌كنه بند و بساطش رو جمع جور ميكنه كه بره، ترکه بهش ميگه: هوي! كجا داري ميري؟! ميگه: قريونت! ميرم همون قدس روازاد كنم!

۲۳۶- ترکه ميره كتابفروشي ميگه: آقا كتاب تركها آدم ميشوند رو دارين؟! يارو ميگه: نه آقا ما كتاب تخيلي نداريم!

۲۳۷- ترکه شاكي ميشه، ميگه: آخه چقدر ميگن تركها خرن؟! اصلاً من ميرم زير افيانوس زندگي ميكنم، ديگه از روي زمين خسته شدم! خلاصه لوازم قواصي رو جور ميكنه و ميره زير افيانوس. هنوز پنج دقيقه نگذشته بوده كه يه دفعه يه كوسه مياد بهش ميگه: ببخشيد، شما تركيد؟! ترکه خيلي شاكي ميشه، ميگه: آخه لامصب! تو از كجا فهميدي؟! كوسه ميگه: آخه فقط تركها كپسول گاز به خودشون ميندن ميان زير آب! ۲۳۸- يك بابايي رو مي‌خواستند تو آذربايجان اعدام كنند. بهش مي‌گند: چون تو اينجا غريبه هستي و مهمان ما به حساب مياي، ما بهت يك تخفيف ميديم، تو حق داري نوع مرگت رو انتخاب كني. يارو هم اتاق گاز رو انتخاب ميكنه. خلاصه ميگيرند ميرنش تو يه اتاق، يارو نگاه ميكنه ميبينه اتاقه سقف نداره! مي‌زنه زير خنده، ميگه: ههه! اتاق گاز تركا رو بين! تركا بهش ميگن: بخند! وقتي كپسولاي گاز افتادند رو سرت، اونوقت مي‌فهمي!

۲۳۹- ترکه و اصفهانيه و قزوينيه رو مي‌خواستن اعدام كنند. به اصفهانيه ميگن: چه جور ميخواي اعدامات كنيم؟ ميگه: با چوبه دار. ميان اعدامش كتن يه دفعه طناب دار پاره ميشه. قانون اعدام هم اين بوده كه آگه طناب پاره شه ديگه يارو بخشيده ميشده. خلاصه ولش مي‌كنند بره پي كارش. بعد ميرسن به قزويني. بهش ميگن تو رو با چي اعدام كنيم؟ ميگه با گيوتين. اينم تا ميان اعدام كتن يه دفعه وسط راه گيوتين گير ميكنه و پايين نمياد. خلاصه قزويني هم بخشيده ميشه. نوبت ترکه ميشه، بهش ميگن: تو دوست داري چطوري اعدام شي؟ ميگه: والله طناب دارتون كه پاره ميشه، گيتيتون هم كه خرابه، مارو تيربارون كنين!

۲۴۰- ترکه زنش گم شده بوده، ميره به كلانتري اطلاع ميده. افسره نگاهبان ازش مي‌پرسه: خوب مشخصات خانمتون چيه؟ ترکه ميگه: يعني چي؟ مشخصات چيه؟! افسره بهش ميگه: بين، مثلاً خانوم من قدش بلنده، موهاش بوره، چشماسش آبيه روشنه. ترکه ميگه: خوبه همينو بدين!

۲۴۱- رشتیه میرفته کلاس غیرت ترکها. نصفه شب خانمش بلند میشه، میگه: خانم جان! اینوقت شب کجا میری؟ میگه: میرم دستشویی. میگه: نمیخواد، بشین خودم میرم!

۲۴۲- یه ترکه داشت با کایت پرواز می کرد. یك كلاغ از بغلش رد شد و گفت: به حق چیزای ندیده، من کرکس دیده بودم ولی خرکس ندیده بودم!

۲۴۳- یارو ترکه هی می‌نشست و با گریه و زاری دعا می کرد و می گفت: یا امام رضا قربونت برم، یه کاری کن من توی مسابقه ارمغان بهزیستی صد میلیون تومن برنده بشم... یك شب امام رضا اومد به خواب زن ترکه و بهش گفت: برو به این شوهرت بگو این که این همه گریه و دعا می کنه آخه بره حداقل یك کارت ارمغان بخره که من برنده‌اش کنم!

۲۴۴- به یك ترکه گفتن: تو که این همه کارت ارمغان بهزیستی میخری اگه زد و توی صد سالگیات صد میلیون تومن بردی، با اون پول چیکار می کنی؟ گفت: میدم صد هزارتا توالت باهش بسازن. گفتن: این همه توالت برای چی؟ گفت: برای اینکه همه بیان و بشاشن تو شانسن من که تو صد سالگی برنده شدم.

۲۴۵- یه لره از روستا اومده بود تهران. اون بیچاره که تا اون موقع توی روستاشون دختر قشنگ یا چیزی ندیده بود، تا یك دختر خیلی خوش تیپ تهرانی از بغلش رد شد و بوی عطر اون مستش کرد، با حسرت به خودش گفت: ای قوربانم برم اگه چوسش اینه، پس گوهش خوردنیه!

۲۴۶- یارو لره اسمش یوسف بود. شب دیر وقت اومد خونشون و چون نخواست مزاحم خواب بچه هاش بشه، چراغ را روشن نکرد و مثل همیشه رفت سراغ جایی که می دونست زنش می خوابه، سرش را گذاشت و خوابید دست بر قضا زنش اون شب جایش را عوض کرده بود و سر و ته خوابیده بود و چون آن شب لوبیا خورده بود، هی ازش باد بی صدا خارج می شد. لره که فکر می کرد سرش پهلوی سر زنش است، با خود گفت: ای قوریان این زن برم که اینقدره منو دوست داره که حتا توی خواب هم منو صدا می کنه و هی میگه: یوفس... یوفسس...!

۲۴۷- ترکه پیراهن مشکی پوشیده بود. گفتند: خدا بد نده چی شده؟ گفت: انگشت بابام رفته زیر تریلی! گفتند: خب این که پیراهن مشکی پوشیدن نداره! گفت: آخه انگشت بابام توی دماغش بوده.

۲۴۸- ترکه رفت ساندویچی و گفت: داداش یه همبرگر بده با دوتا از اون نوشابه زرد بزرگها. بعد از اینکه ساندویچ و نوشابه هایش را خورد و رفت برای حساب، دید صاحب مغازه خیلی گران حساب می کند، با عصبانیت گفت: مگه دو تا نوشابه چنده؟ یارو خندید و گفت: داداش اونیه که تو خوردی نوشابه نبود، روغن مازولا بود!

۲۴۹- ترکه دوتا پیراهن مشکی روی هم پوشیده. گفتند: چرا دوتا پیراهن مشکی روی هم پوشیدی؟ گفت: آخه مامان و بابام دوتاشون با هم توی تصادف مرده اند.

۲۵۰- به ترکه پول دادند و گفتند: برو یك روزنامه کیهان یا اطلاعات بخر. بعد از یك ساعت دیدند همشهری سر یك خر را گرفته و با خود می آورد. با تعجب پرسیدند: تو رفتی کیهان بخری این چیه؟ گفت: راستش کیهان و اطلاعات نبود، منم «همشهری» خریدم

۲۵۱- یارو یه سیاهپوست را دید و بهش گفت: آقا ببخشین، شما شب هستین؟ سیاهپوسته هم یك چك آبدار زد توی گوشش. یارو با خودش گفت: عجب شب بدی بوده!

۲۵۲- یارو یه سیاهپوست را دید و بهش گفت: آقا ببخشین شما شب هستین؟ سیاهپوسته گفت: نه! یارو با خودش گفت: آهان پس برفش رفته!

۲۵۳- به ترکه گفتند: سلام. گفت:هان؟ گفتند: نگو هان، بگو عليك سلام گفت: آهان.

۲۵۴- به ترکه گفتند: سلام. گفت: هان؟ گفتند: نگو هان بگو هین که هم خرت راه بیفته، هم جواب مارو داده باشی!

۲۵۵- ترکه رفت توی یك طویله که پر بود از خر و الاغ. با خودش گفت: عجب آینه کاری قشنگیه ها!

۲۵۶- ترکه رفت ویدئو کلپ و گفت که يك فيلم خوب خانوادگي به او بدهند. صاحب مغازه براي اينکه او را اذيت کند، يك فيلم سکسي خيلي ناجور به او داد. ترکه رفت خونه و جلوي زن و بچه هاش ویدئو را روشن کرد. تا چشمش به زنهای لخت افتاد ویدئو را خاموش کرد، سپس با انگشت دو سه تا تقه زد روی ویدئو و گفت: آبجي يالله خانوما يالله چادراتونو سر کنين و دوباره ویدئو را روشن کرد.

۲۵۷- آبادانيه ميرسه به ريفش، ميگه: کاکا شنيدی آبادان ۱۲ ريشتر زلزله اومده؟! ريفش ميگه: اي بابا، يعني آبادان با خاک يکسان شده؟ آبادانيه ميگه: په! چي ميگي کاکا! مگه بچه‌ها گذاشتن؟!

۲۵۸- يك کنفرانس بين‌المللي بوده در مورد فوايد کلاھک آلت تناسلي. اول آمريکاييه مياد، از نظر فيزيولوژي يک سري فايده مطرح ميکنه. بعد فرانسويه مياد، ميگه به فلان و بيسار دليل اين کلاھک براي توليد مثل ضروريه. آخر ترکه مياد، ميگه: اينه همش کس‌شعره! اينو گذاشتن که موقع جلق زدن دستت در نره بخوره تو چشت!

۲۵۹- يك بابايي ميره پيش ملاي شهر، ازش ميپرسه: حاج‌آقا، اگه کسي از اذان صبح تا اذان ظهر بادي ازش خارج نشه، وضوش باطل نميشه؟ جناب ملا ميپرسه: شما مطمئن هستي؟ يارو ميگه: بعله حاج‌آقا. حاج‌آقا هم ميگه: بعله وضوش صحيحه، ميتونه نماز ظهر رو بخونه. دوباره پارو گير ميده که: حالا اگه تا نماز بعد هم بادي خارج نشه، چطور؟ حاج‌آقا کف ميکنه، ميگه: شما کاملاً مطمئني؟ يار ميگه: مطمئنم حاج‌آقا. ايشون هم ميگه: بعله، ميتونه نماز بعدي رو هم بخونه. خلاصه پارو همينجور ميره جلو تا ميرسه به نماز عشاء. يهو حاج‌آقا داد ميزنه: شيرحسن اون درو ببند، کوني که از صبح تا شب بادي ازش خارج نشه گاييدن داره!

۲۶۰- از ترکه ميپرسن: ميدوني فاميلى خدا چيه؟ ميگه: نميدونم، ولي به گمانم وکيلي باشه! (اگه جناب دوزاري مبارک نيافتاد، يك بار اسم و فاميل رو پشت هم بگيد، شايد يك فرجي شد!)

۲۶۱- لره با هواپيما مياد تهران، تو فرودگاه به ريفش ميگه: اگه ميدونستم اينقدر نزديکه با ماشين ميومدم!

۲۶۲- عربيه ميره داروخونه، ميگه: ولك يك بسته کاپوت بده. طرف ميگه: چه سايزي؟ عربيه ميگه: من سايز مايز حاليم نيست، يك بسته کاپوت ميخوام! خلاصه بعد از يك ربع کلنجار، آخر قرار ميشه آقاي دکتريک دست به معامله طرف بزنه و سايزش رو در بياره، فقط به شرط اينکه روشو اونور کنه تا عربيه خجالت نکشه!! خلاصه جناب دکتريک معامله آقا رو ميگيره دستش، داد ميزنه: پسر يك بسته کاندوم سايز ۲ بيار.. نه نه واستا.. يك بسته کاندوم سايز ۳ بيار... نه نه.. سايز ۴.... پسر يك دستمال بيار!

۲۶۳- براي «علي آقا» يك مرسدس بنز آخرين سيستم ميارن، خلاصه با رانندش ميرن که يك دوري بزنن، بعد يك مدت علي آقا هوس ميکنه خودش يکم بگازه، به رانندش ميگه تو بشين بغل خودم ميرونم. خلاصه ميشينه پشت فرمون و تيك آف و دنده ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ... سه چهار تا چراغ رو هم رد ميکنه، يهو يك افسر (صد البته ترك!) ميندازه دنبالش، ميگه: بنز مشكي نمره سياسي بزن کنار!! خلاصه علي آقا ميزنه کنار، ترکه مياد جلو، ميگه: کارت ماشين و گواهي نامه. خلاصه اينهان رو چک ميکنه، تازه دوزاريش ميافته کيو گرفته! فوري بيسيم ميزنه مرکز، ميگه: جناب سرهنگ، يکي ازون گردن کلفتاشو گرفتم!! سرهنگه هم ازون سرهنگاي زمان دايمي بوده، ميگه: خيالي نيست، ورش دار بيار. ترکه ميگه: جناب سرهنگ، اين آخه خيلي گردن کلفته! سرهنگه شک ميکنه، ميگه: حالا کي هست؟ ترکه ميگه: ايلده منم نميدونم، ولي هرکي هست رانندش آقاي خامنه‌ايه!

۲۶۴- قزوينيه ميميره، به علت عظمت معامله، هرکار ميکردن نميتونستن تو قبر جاش بدن. دست آخر کير آقارو ميبرن و ميکنن تو مقعدش و بعد هم خاکش ميکنن. چند وقت بعد زنش مياد پاي قبرش ميگه: مرد يادته ميگفتم کلفته؟! حالا بکش!

۲۶۵- سه تا آبادانيه داشتن واسه همدیگه خالي ميبستن، اولي ميگه: مو مثل حضرت علي هستم يا يه دست ميتونم در خيبر رو بلند کنم! دومي ميگه: اين که چيزي نيست کاکا، مو مثل حضرت عباس هستم يا يه شمشير ميزنم ۱۰۰ نفر رو ميکشم! نفر سومشون همين جور ساکت وايستاده بوده، دريا رو نگاه ميکرده. بهش ميگن: تو چرا هيچي نميگي؟ ميگه: کاکا تا حالا ديدي خدا حرف بزنه؟!

۲۶۶- ترکه ميره اداره ثبت، ميگه من يك واحد جديد کشف کردم، ميخوام ثبتش کنم. يارو بهش ميگه: شما واحد چيو کشف کردی؟ ترکه ميگه: واحد جلق!! مرده کف ميکنه، ميگه خوب حالا واحدش چيه؟ ترکه ميگه: مچ بر ثانيه!

۲۶۷- جاهله میره آمبول بزنه، تزریقاتیه ازش میپرسه: چپ بزمن یا راست؟ جاهله میگه: داداش این کون ما رو سیاسی نکن! همون وسط بزن بریم!

۲۶۸- ترکه میره خواستگاری، بابای دختره ازش میپرسه: شما شغلتون چیه؟ ترکه میگه: قازی! باباهه حال میکنه، میگه: کدوم شعبه؟ ترکه میگه: ایله ایران قاز!

۲۶۹- ترکه قاچاقی میره سیرک تماشا کنه، از بخت بد همون اول کار خرشو میگیرن که بلیطت کو؟! ترکه بدبخت هم که صد البته بلیط نداشته (اگه داشت که کسخل نبود قاچاقی بره تو!). بعد یک مدت ننه من غریبم بازی، بهش میگن یا باید پول بلیطت رو بدي، یا باید به جاش یک مدت اینجا کار کنی. ترکه میگه: سگ خور بابا، کار میکنم. خلاصه میبرنش پیش مسئول تربیت حیوانات، مدیر سیرک بهش میگه: خوب نگاه کن این چیکار میکنه که یاد بگیری. ترکه نگاه میکنه، میبینه جناب مربی یک تمساح هیولارو از قفس دراورد، کیرشو چپوند تو دهن تمساحه، بعدم صحیح و سالم درش آورد! مدیر سیرک میگه: یاد گرفتی؟ ترکه میگه: آره بابا کاری نداره!! مدیره کف میکنه، میگه: خوب حالا برو جلو نوبت توه. ترکه میگه: فقط اینجا یک مشکل کوچیک هست.. مدیر سیرک میگه: چه مشکلی؟ ترکه میگه: ایله من فکر نکنم دهنم اینقدر وا شه!

۲۷۰- یه ترکه برای خرید عروسی میره کفش فروشی، به کفاشه میگه یه کفش عالی میخوام. کفاشه میگه: یه کفش بهت میدم تو کل ایران لنگه نداره! ترکه داد میکشه: آخه مرد حسابی یا یه لنگه کفش که جلو مهمونا آبروم میره!

۲۷۱- یه نفر رفته بود تو یه رودخونه کم عمق و داشت ماهی میگرفت و میخوند: من مرد ماهگیرم آب رسیده به زانوم! یه نفر رد میشد، وقتی شعر طرف رو میشنوه میگه: یه کم برو جلوتر تا شعرت قافیه دار شه!

۲۷۲- به ترکه میگن باباتو بیشتر دوست داری یا مامانتو؟ میگه مامانتو!

۲۷۳- به ترکه میگن شما آشغالاتون رو تو چی میریزید؟ میگه لای نون! میگن لای نون؟ میگه نمیدونم لای نون یا نای لون!

۲۷۴- جاهله واستاده بوده سر کوچه، هی اخ و تف مینداخته، باخودش میگفته: نامرد عجب دست فرمونی داشت! یک بابایی ازش میپرسه: ببخشید، میشه بگید چیکار میکنید؟ جاهله (یک تف غلیظ میندازه) میگه: تو کوچه شیش متری... (یک تف پدر مادرار دیگه) ... پدر سگ عجب دست فرمونی داشت! یارو میگه: بابا یجور بگو ماهم بفهمیم. جاهله باز یک تف اساسی میندازه، میگه: تو کوچه شیش متری... (اخخخ تف!) ... با تریلی هیجده چرخ اومده بود... (خخخخ تف!) میخواست دور بزنه... (خخخ.. تف) گفتم همیشه... (تف) ... گفت: اگه شد چی؟ (اخخخخخ تف) گفتم اگه شد بیا برین تو دهن من! (اخخخخخخ تف!) ... نامرد عجب دستفرمونی داشت!

۲۷۵- لره رو میفرستن جبهه، بعد شیش هفت ماه برمیگرده، در میزنه، داداش کوچیکش با یک تپه ان ریش درو وا میکنه! لره هول میکنه، میگه: چی شده؟! ننه مرده.. بوا مرده؟! داداشش هیچی نمیکه، فقط یک نگاه معنی داری بهش میندازه و میره تو. لره جفت میکنه، میره تو میبینه داداش بزرگش هم تا زیر گردن ریش گذاشته! بدبخت پاک شلوارشو خیس میکنه، میگه: اصغرجون، تورو خدا بگو چی شده؟! کی مرده؟! داش اصغر هم یک نگاه به لره میکنه و از اتاق میره بیرون. لره بدبخت سراسیمه میره تو اتاق باباش، میبینه ریش باباش رسیده تا دم نافش! لره دو دستي میزنه تو سرش، میگه: بوا... بگو آخه چه بلایی سرمون اومده؟ ننه مرده؟! باباش میگه: ای کاش ننت مرده بی... کاش بوات مرده بی... پسر آخه این ریش تراشو چرا بردی؟!

۲۷۶- ترکه میره مرغداری، جو میگیردش... تخم میکنه!

۲۷۷- فرمانده به سربازاش می‌گه: توی همین خیابوس پاسداری بدین. از ساعت ۹ شب به بعد هم هر کس رو که دیدید با تیر بزیند چون حکومت نظامیه، فهمیدین؟ همه می‌زنند بالا و فرمانده تا میاد بره سوار ماشینش بشه صدای تیر می‌شنوه. بر می‌گرده و می‌بینه یکی از سربازهای ترک یک بنده خدایی رو کشته. می‌گه: احمق بیشعور... مگه من نگفتم بعد از ساعت ۹ تیر اندازی کنین؟ الان که ساعت ۶ است. سربازه می‌گه: ایله قربان یه آدرسی رو پرسید که تا ساعت ۱۱ شب هم پیداش نمی‌کرد!

۲۷۸- به یه ترکه می‌گن: خر عاقلتر است یا گاو؟ می‌گه: خوب معلومه دیگه گاو! می‌گن چرا؟ می‌گه: ایله وقتی گاو می‌خواد از اینطرف جاده بره اونطرف اول یه نگاه به اینطرف می‌کنه بعد یه نگاه به

اونطرف مي‌کنه بعد از جاده رد مي‌شه. ولي خر... عين گاو سرشو مي‌اندازه پايين و از جاده رد مي‌شه!

۲۷۹- يه روز يه ترکه داشته به ديوار مرقد امام ميشاشيده يهو بسيجي ها ميريزن سرش و يه کتک حسابي بهش مي‌زنن. ترکه داد و بيداد مي‌کنه و ميگه: بابا من شاش بند شده بودم اومدم اينجا آقا شغام داده ديگه!

۲۸۰- يك سوسکه مست ميکنه، شب ميره بغل دمپايي ميخوابه!

۲۸۱- ترکه ميره صدا و سيما تست دوبلوري بده، خلاصه ميشينه اون پشت و مسئول اونجا ميگه شروع کن. ترکه ميگه: پدر هانا! هانا بيا شامتو بخور. مادر هانا! هانا بيا شامتو بخور. برادر هانا! هانا بيا شامتو بخور! جناب مسوول شاكي ميشه، ميگه: برو بيرون آقا وقت مارو نگیر! ترکه ميگه: آخه چرا!!؟ يارو ميگه: مرتيکه ابله، هانا اصلاً پدر مادر نداره! ترکه ميگه: آقا تورو جون بچه‌هات يك فرصت ديگه به من بده. خلاصه اونقدر خايه مالي ميکنه تا طرف راضي ميشه. باز ترکه ميره پشت دستگاه، ميگه:

۲۸۲- خانواده دکتر ارنست... دکتر ارنست: هانا بيا شامتو بخور!

۲۸۳- آبادانيه رو برق ميگیره، ميگه: ولك ولم کن تا ولت کنم!

۲۸۴- از رشتيه ميپرسن: از زنت ميترسي؟ ميگه: من؟! ...من؟! ...من؟! عین سگ!

۲۸۵- ترکه ميخواست يک کبريت سوخته رو روشن کنه، (طبعاً) هرچي ميزده کبريت مادرمرده روشن نميشده. ريفش بهش ميگه: بابا خوب شايد کبريتش خرابه! ترکه ميگه: نه بابا، ايلده همين پنج دقيقه پيش روشن شد!

۲۸۶- کچله ميرسه سلموني، تا از در ميره تو همه ميزنن زير خنده... کچله هم ميگه: چيه؟ اومدم آب بخورم!

۲۸۷- ترکه داشته با بچش گرگم به هوا بازي ميکرده، يهو جو ميگيردش بچشو ميخوره!

۲۸۸- از ترکه ميپرسن: ميگذاري پسرت بره دانشگاه؟ ترکه ميگه: آره، به شرطي که به درسش لطمه نزنه!

۲۸۹- آبادانيه نشسته بوده وسط صحرا، داشته فکر ميکرده. بعد يك مدت يك آبادانيه ديگه مياد، بهش ميگه: ولك برو يکم اونورتر، جا باز شه ماهم بشينم!

۲۹۰- ترکه ادعاي پيغمبري ميکرده، ملت بهش ميگن: بابا پيغمبري همين ريختي الكي که نيست... پيغمبرا معجزه دارن، کتاب دارن.. تو اصلاً کتابت کو؟ ترکه يکم فکر ميکنه، ميگه: ايلده کتابا هنوز چاپ نشده، فعلاً جزوه ميگم بنويسيد!

۲۹۱- ترکه قدش کوتاه بوده، کلش بو جوراب ميداده!

۲۹۲- ترکه مي‌ره انگليس. صبح پاشد با زنش رفت بيرون توي خيابون. يه مرده از کنارشون رد شد و گفت: «گود مورنينگ سر». ترکه جواد داد: «سر مورنينگ گود!» زن ترکه پرسيد او آقا جعفر چي شد؟ ترکه گفت هيچي! اين يارو انگليسيه گفت: «سلام عليکم» و منم بهش گفتم: «عليکم سلام!»

۲۹۳- به ترکه مي‌گن: سخن زرتشتو بگو. ميگه: گفتار نيك، پندار پيك، بي‌بي خشت

۲۹۴- يك روز يك گوز دست يك چس را گرفته بود و ميبرد. يكي پرسيد: كجا ميبريش؟ گوزه گفت: گفتار درماني!

۲۹۵- به يه ترکه ميگن: اگه يك کاميون پول بهت بدن چيكارش مي‌كني؟ ترکه مي‌گه: ۲۵۰۰ تومان ميگيرم خاليش مي‌کنم.

دقیقه دیگه می‌تونید ایشون رو ببینید، ثانیاً ایشون مرخصی هستن و تا یه هفته دیگه نمی‌آن، ثالثاً ایشون جلسه دارن!

۳۱۴- یک روز یک نفر با عینک دودی می‌رود لب دریا و می‌گوید چقدر نوشابه!

۳۱۵- از کلاغه می‌پرسند دودوتا میشه چندتا؟ میگه قارتا!

۳۱۶- چهارتا آبادانی می‌خواستند از مرز خارج بشن، تصمیم می‌گیرند پوست گوسفند بپوشند و قاطی گوسفندها با گله حرکت کنند. درست در لحظه ای که می‌خواستند از مرز خارج بشن، نیروهای انتظامی فریاد می‌زنند: آهای اون چهارتا آبادانی بیان بیرون از گله. آنها بانعجب خارج میشن و می‌پرسند شما از کجا فهمیدین که ما آبادانی هستیم؟ مامورا می‌گن: از اونجایی که گوسفندها عینک ری بن نمی‌زنند.

۳۱۷- خانمی بچه به بغل در پارک شهر برای آقای دل می‌کرد: دیروز راننده اتوبوس به من گفت که بچه شما زشت‌ترین و بدترکیب‌ترین موجود عالم است. از دیروز تا حالا می‌خواهم بروم به اداره اتوبوسرانی و از او شکایت کنم. مرد گفت: حتما این کار را بکنید. اتفاقاً اداره اتوبوسرانی هم همین نزدیکی‌هاست. تا شما برگردید من مواظب این میمون کوچولو هستم.

۳۱۸- یک بار یک افسر یک راننده ترک را متوقف کرد و گفت: گواهینامه رانندگی و کارت ماشین... ترکه گفت: یعنی می‌خواهی با اینا جمله بسازم؟

۳۱۹- پرویز که پزشک بود بعد از سالها تحصیل در آمریکا به ایران مراجعت کرد و روزی هم رفته بود به دیدن عمه پیرش. همه خانم پرسید: خوب پرویزجان بگو بینم اینهمه سال که خارج بودی چی‌چی خوندی؟ پرویز گفت: عمه‌جان من متخصص بیهوشی هستم. همه گفت: به به! چی از این بهتر! این تقی پسر خواهرات خیلی بچه بیهوشی است. تورو خدا بلکه معالجه‌اش کنی، ثواب داره!

۳۲۰- به ترکه گفتن: لطفا این اتوبوس دوطبقه را پارک کن. گفت: آبی به چشم. حسابی پارکش می‌کنم. فردا که آمدند دیدند طبقه اول را مفصل چمن کاشته و طبقه دوم را سرتاسر گلکاری کرده!

۳۲۱- چند مرد بازنشسته دور هم نشسته بودند و برای همدیگر پز می‌دادند. یکی گفت: پسر من بعد از ۱۲ سال از آمریکا برگشته و «ام‌اس» گرفته! دیگری گفت: اینکه چیزی نیست، پسر من که تازه وارد شده «پی‌اچ‌دی» گرفته! سومی گفت: بابا اینا که می‌گید اصلاً لوازم یدکی‌ش تو ایران پیدا نمی‌شه! پسر من عاقل بود موقعی که از اروپا برمی‌گشت یک «بامو» گرفته!

۳۲۲- مردی شب دیر به منزل آمد و مست لایعقل بود. زنش پرخاش‌کنان گفت: این چه موقع خانه آمدن است مرد؟... ساعت ۴ بعدازنصف شب است... مرد گفت: اشتباه می‌کنی، ساعت تازه یک است. در این بین ساعت بزرگ دیواری منزل ۴ ضربه زد. مرد مست برگشت و رو به ساعت گفت: حالا چه لزومی داشت که این موضوع را چهار بار تکرار کنی؟

۳۲۳- جوانی در سوپرمارکت استخدام شده بود. روز اول کارفرما یک جارو به او داد و گفت: کار امروزت جاروکردن زمین است. جوان با ناراحتی گفت: شما مثل اینکه فراموش کردید که من لیسانسیه دانشگاه هستم؟ کارفرما گفت: آخ، درسته... ببخشید، من اصلاً یادم نبود که در دانشگاه این کارها را یاد نمی‌دهند! جارو را بده به من تا نشانت دهم!

۳۲۴- دخو از راهی می‌گذشت. دید خر یک دهاتی بر پهلو خوابیده و مرد روستایی هم به ماتم او نشسته است. گفت: خدا بد نده. روستایی گفت: خرم مریض است ولی بدتر اینکه دردش را هم نمی‌دانم تا دواي مناسب به او بدهم. دخو گفت اینکه کاری ندارد. دم خر را بزنی بالا و از داخل سوراخ نگاه کن. خودش هم دهان خر را باز کرد و نگاه کرد. از مرد روستایی پرسید: مرا می‌بینی؟ دهاتی گفت: نه. دخو گفت: بالام جان، این که دردش واضح است، روده‌اش پیچ خورده!

۳۲۵- یک دلال عتیقه در شهرهای ایران می‌گشت که بلکه جنس عتیقه‌ای پیدا کند و به قیمت نازل از چنگ صاحبش درآورد. در مراغه دید که مردی در کوچه نشسته و یک قدح مرغی بسیار اعلا جلوبش است و یک گربه مافنگی بسیار زشت دارد از آن غذا می‌خورد. تخمین زد قدح مال دوره مغول است و حتماً چند هزاردلاری قیمت دارد. ایستاد به تماشای صاحب گربه گفت: فرمایشی داشتید؟ دلال گفت: والا این گربه چشم منو گرفته، همیشه اونو به من بفروشید؟ مرد گفت: چرا که نمی‌شه، چون شما این

هزار تومان. دلال هم هزار تومان را داد و دست پیش برد که گریه و قدح را بردارد ولی مرد ترك گفت: كجا؟ معامله قدح که نکرديم... گريبتو وردار برو. دلال گفت: آخه گریه به این قدح خیلی عادت کرده چرا نمیداري اونم بیرم؟ مرد گفت: واسه اینکه تا حالا با این قدح من بیش از ۱۵۰ تا گریه فروختم!

۳۲۶- دونفر شیرهای درد دل می کردند و از مشکل لاینحل بیوست می نالیدند. اولی گفت: اشمال آقا، راشتشو بگو... تو شالی چند دفعه میری مشتراح؟ اشمال آقا گفت: دروغ شرا... بهار به دفعه... تابشتون به دفعه... پاییز به دفعه... زمشتون هم به دفعه... اولی گفت: خوب پدر شگ... به دفعه بگو اشمال دارم!

۳۲۷- خر يك دهاتي گم شده بود، همه جا به دنبالش گشت و بالاخره خسته و ناراحت وارد باغي شد. از فضا پسر و دختری در آن باغ میعاد داشتند و حرفهای عاشقانه می زدند. دختر از پسر پرسید: تو چرا اینقدر در چشمهای من نگاه می کنی؟ پسر گفت: آخه من همه دنیا را در چشمهای تو می بینم! در این هنگام بارو دهاتیه با التماس فریاد زد: تورو خدا خوب به چشمات نگاه کن بین خر من کجاست؟

۳۲۸- روزی همسایه ملا را در کوچه دید و پرسید: ملا دیشب در منزل شما چه خبر بود؟ صدای افتادن يك چیز سنگینی را از بلندی شنیدم. ملا پاسخ داد: چیزی نبود، من و زنم دعوا داشتیم و زنم عباي مرا از طبقه دوم انداخت پایین. همسایه جواب داد: افتادن عبا از بلندی، صدا ندارد. ملا گفت: آخر من هم توش بودم.

۳۲۹- رئیس مافیای شیکاگو با عصبانیت رفت منزل حسابدارش و وکیل خودش را هم برد. چون حسابدار کر و لال بود و فقط این وکیل با زبان اشاره با او صحبت می کرد. از او پرسید: سه میلیون دلار از ما اختلاس شده، حتما کار تو است، زود بگو کجاست؟ حسابدار با ایما و اشاره گفت: از این موضوع هیچ چیز نمی داند. رئیس مافیا هفت تیری بیرون آورد و گذاشت روی شقیقه حسابدار و ضامنش را هم آزاد کرد و گفت: حالا دوباره بپرس. این دفعه مردك گفت: باشه... باشه... میگم... پولها توي يك چمدان پشت انبار باغ منزل من است. رئیس مافیا پرسید چي می گه؟ وکیل گفت: قربان اون می گه جرات نداري اون ماشه رو بکشي!

۳۳۰- در ایام عاشورا دسته تركها با شور و حرارت در حرکت بود. نوحه خوان گفت: اما حسین سوار بر ذوالجناح شد... یکی از تركها گفت: اشتباه می کنی، ذوالجناح مال امام حسن بود! نوحه خوان گفت: پدرسوخته، تو اگه يك موتور داشتی، به برادرت نمی دادی؟

۳۳۱- يك تركه به تازگی در اداره برق استخدام شده بود و کارش در قسمت سیمبانی بود. رئیس قسمت به او گفت: تو وقتی بالای این تیرهای چراغ برق می روی باید خیلی احتیاط کنی و موظب باشی چون سیما لخته... تركه هم قول داد که حتما رعایت کند. از فردا بالای هر تیر چراغ برق که می رفت مرتب داد می زد: یاالله... یاالله... لخت و نامحرم نباشه...! سیماخانم... خودتو بپوشون!

۳۳۲- شرلوك هولمز کارآگاه معروف و معاونش واتسون رفته بودند صحرانوردی و شب هم چادری زدند و زیر آن خوابیدند. نیمه های شب هلمز بیدار شد و آسمان را نگرست. بعد واتسون را بیدار کرد و گفت: نگاهی به آن بالا بینداز و به من بگو چه می بینی؟ واتسون گفت: میلیونها ستاره می بینم. هلمز گفت: چه نتیجه می گیری؟ واتسون گفت: از لحاظ روحانی نتیجه می گیرم که خداوند بزرگ است و ما چقدر در این دنیا حقیریم. از لحاظ ستاره شناسی نتیجه می گیرم که زهره در برج مشتری است، پس باید اوایل تابستان باشد. از لحاظ فیزیکی، نتیجه می گیرم که مریخ در محاذات قطب است، پس ساعت باید حدود سه نیمه شب باشد. شرلوك هولمز قدری فکر کرد و گفت: واتسون تو احمقی بیش نیستی. نتیجه اول و مهمی که باید بگیری اینست که: چادر ما را دزدیده و برده اند!

۳۳۳- سازمان بهداشت جهانی برای آزمایش يك واکسن جدید و خطرناك احتیاج به داوطلب داشتند. از میان مراجعین فقط سه نفر واجد شرایط اعلام شدند. يك آلمانی، يك ایرانی و يك فرانسوی. قرار شد برای انتخاب نهایی با آنها تك تك مصاحبه شود. از آلمانی پرسید: برای اینکار چقدر پول می خواهید؟ او گفت: صد هزار دلار، این پول را میدهم به زنم که آگه از این واکسن مردم یا فلج شدم زنم بی پول نماند. از فرانسوی نیز همین سوال را کردند و او گفت: من دو بیست هزار دلار می گیرم، صد هزارتا برای زنم و صد هزارتا هم برای معشوقه ام. سوال را از ایرانی هم پرسیدند و او گفت: من سیصد هزار دلار می خواهم. صد هزارتا برای خودم، صد هزارتا هم حق و حساب شما، صد هزارتاشو هم میدم به این آلمانی که واکسن را بهش بزنی!

۳۳۴- در مسابقه اسب دوایی يك نفر صد هزار دلار روی اسب شماره ۲۸ شرط بندی کرد و اتفاقا برنده ۵۰۰ هزار دلار شد. مسئول برگزاری مسابقه از او پرسید: چطور این همه پول رو روی اسب شماره ۲۸

شرطبندي كردي؟ گفت: ديشب خواب ديدم كه دائما جلوي چشمم يك عدد ۶ و يك عدد ۸ مي‌آد. مسئول برگزاري پرسيد: ۶ و ۸ چه ربطي به ۲۸ داره؟ گفت: مگه شيش هشت تا ۲۸ تا نمي‌شه؟

۳۳۵- منتقد ادبي از نويسنده پرسيد: شما از اصطلاح خلاء دردناك زياد استفاده مي‌كنيد، مگه ممكنه چيزي هم خالي باشه هم درد كنه؟ نويسنده گفت: عجيبه! مگه شما تا حالا سردرد نگرفتيد؟

۳۳۶- معلم به شاگرد مي‌گه: ۵ تا حيوان درنده نام ببر شاگرد مي‌گه: ۲ تا ببر ۳ تا شير!

۳۳۷- غضنفر رفت پيش چشم پزشك. تا وارد شد دكتر گفت: اوه اوه اوه، چقدر چشمات سرخ شده. غضنفر پرسيد: ببينم دكتر، درد هم مي‌كنه؟

۳۳۸- از غضنفر سر امتحان پرسيدن: اسم كوچيك پاستور چي بود؟ فكري كرد و جواب داد: فكر كنم انستيتو بود.

۳۳۹- غضنفر وايستاده بود کنار خيابون و به يك دژبان ارتش نگاه مي‌كرد. بهش گفت: ببخشيد! شما سرهنگ هستي؟ دژبان گفت: نه. غضنفر رفت و ده دقيقه به مرد خيره شد و اومد و دوباره پرسيد: شما مطمئني كه سرهنگ هستي؟ دژبان گفت: نه، سرهنگ نيستم. اين ماجرا چندبار تكرر شد، بالاخره دژبان خسته شد و در مقابل سوال غضنفر كه پرسیده بود شما سرهنگ هستي؟ گفت: آره داداش! من سرهنگ هستم. غضنفر گفت: پس چرا لباس دژبان‌ها رو پوشيدي؟ مي‌دونني جرمه؟

۳۴۰- يه نفر رفت استخدام بشه، مأمور پرسيد: اسم؟ گفت: رستم. مأمور پرسيد: اسم پدر؟ گفت: اسفنديار. مأمور پرسيد: اسم مادر؟ گفت: تهمينه. مأمور پرسيد: محل تولد؟ گفت: رشت. مأمور نوشتن رو متوقف كرد و گفت: داشتم مي‌ترسيدم، زودتر مي‌گفتي.

۳۴۱- ميزبان از يكي از مهمان‌ها خواست آواز بخونه. مهمون گفت: آخه ديروفته، همسايه‌ها ناراحت مي‌شن. ميزبان گفت: اصلاً مهم نيست. سگ اونا هر شب تا صبح پارس مي‌كنه.

۳۴۲- زن به دكتر زنگ زد و گفت: دكتر! تو رو خدا زود خودتون رو برسونين، شوهرم از دست رفت. دكتر خودش رو بالا سر بيمار رساند و او را معاينه كرد و نسخه نوشت و گفت: خانوم عزيز! خيلي نگران شدم. ازتون خواهش مي‌كنم از اين به بعد آرومتر به من خبر بدين، آخه اعصاب من هم ضعيفه. سه روز بعد زن به دكتر زنگ زد و گفت: سلام دكتر! خوبين؟ خانوم بچه‌ها چطورن؟ انشاءالله كه سلامت هستين. راستي! شنيدين آقاي خاتمي ديروز تو سخنرايش چي گفت؟ خيلي خوب بود، ضمناً مي‌خواستم بگم اگر فرصت كردين و زحمتتون نبود، هر وقت كه دلتون خواست يه تك پا تشريف بيارين خونه‌مون، چون شوهرم تا حدي سكته كرده.

۳۴۳- ما يه رئيس داريم كه بسيار مسلط هست. اون مي‌تونه يك ساعت در مورد يك موضوع صحبت كنه. اين كه چيزي نيست، ما يه رئيس داريم كه شيش ساعت سخنرايي مي‌كنه، بدون اينكه موضوعي وجود داشته باشه!

۳۴۴- يه روز حاج آقا رو بردن براي بازديد از مناطق بيماران شده و يك مدرسه كه در اثر بيماران به خرابه تبديل شده بود بهش نشون دادن. حاج آقا اونجا رو كه ديد، گفت: باز هم خدا رو شكر كه خورده توي خرابه.

۳۴۵- يك نفر زنگ مي‌زنه به جايي و مي‌گه: آقا اونجا شماره ۲۲۲۲۲۲ هست؟ جواب مي‌شنوه: بله، درست گرفتيد. مي‌گه: آقا! من انگشتم توي سوراخ ۲ نمره‌گير گير كرده، تو رو خدا به آتش‌نشاني خبر بدين بيان منو نجات بدن.

۳۴۶- به فرمانده پادگان خبر دادند كه پدر يكي از سربازان يك روز قبل مرده است. فرمانده گروهبان را احضار كرد و به او گفت: برو و به اميرخاني خبر بده كه پدرش مرده، منتهي جوري خبر بده كه ناراحت نشه و ضمناً اصول نظامي رو هم رعايت كن. گروهبان سربازان رو به صف كرد و گفت: هر كدوم از شما كه پدرش امروز مرده يك قدم بياي جلو. كسي جلو نيامد، گروهبان گفت: سرباز اميرخاني! چون از دستور مافوق اطاعت نكردي، يه هفته بازداشتي.

۳۴۷- يك روز مدتي پس از مرگ استالين برژنف داشت در نشست عمومي حزب كمونيست عليه سياست‌هاي استالين حرف مي‌زد. يك دفعه از انتهاي سالن صدايي گفت: اون موقع تو كجا بودي كه

جرأت نداشتی این حرفا رو بزنی؟ برژنف به طرف صدا برگشت و پرسید: کی بود؟ کسی جواب نداد. باز هم پرسید: کی بود؟ باز هم کسی جرأت نکرد جواب بده. برژنف گفت: اون موقع من همون جایی نشسته بودم که تو الان نشستی.

۳۴۸- يك تركه سفارش يك پیتزای بزرگ را میدهد، فروشنده از او میپرسد که پیتزا را به ۶ قسمت تقسیم کند یا ۱۲ قسمت؟ ترك میگوید: شش قسمت، من هیچگاه نخواهم توانست که ۱۲ قسمت را بخورم.

۳۴۹- ترك اولی: تا حالا شکسپیر خوندي؟ ترك دومی: نه. کی نوشتت؟

۳۵۰- يك روز خاتمی به نماز جمعه تبریز میرود و آشفته میگوید: کی گفته ترکها خر هستند؟! یکی از باهوشترین اقوام ایرانی ترکها هستند. من از همین تریبون اعلام میکنم که ترکها باهوشند و همین جا هم همین موضوع را ثابت میکنم. سپس پسری ۱۲ ساله را به تریبون فرامیخواند و میگوید: پسر جان بگو ۲*۲ چند میشه؟ پسر میگوید: ۸ تا. مردم با شعار: خاتمی مهلت بده، خاتمی مهلت بده. خواستار میشوند که پسر يك بار دیگر شانس خود را بیازماید. خاتمی مجدداً سؤال را مطرح میکند و پسر این بار با مکت بیشتر و تفکر عمیقتر میگوید: ۶ تا. باز هم مردم میگویند: خاتمی مهلت بده، خاتمی مهلت بده. خاتمی به پسر چشم غره میرود و روی کاغذ مینویسد که جواب ۴ است و سپس میگوید: این پسر کوچولوئی ما جلوی جمعیت هول شده، ایشالا این بار حواسش رو جمع میکنه و جواب صحیح رو میده. خاتمی رو به پسر میکند و میگوید: پسر جان دو تا چند تا میشه. پسر بلافاصله میگوید: چهار تا میشه. جمعیت با شنیدن جمله فوق دوباره میگویند: خاتمی مهلت بده، خاتمی مهلت بده، خاتمی مهلت بده، ...

۳۵۱- زن و شوهری به سینما رفتند. در اواخر فیلم، زن، شوهرش را صدا زد و گفت: این کسی که بغل دست من نشسته از اول فیلم تا حالا خواب است. مرد با ناراحتی جواب داد: به درک که خواب است. حالا چرا منو از خواب بیدار کردی؟

۳۵۲- زن: آگه امشب نیایی بریم خونه مامانم دیگه منو نمیبینی! مرد: برای چی؟ زن: واسه اینکه چشمهاتو درمیآورم!

۳۵۳- مرد: قسم میخوری که منو به خاطر پولهایم دوست نداری؟ زن: هزارتومن بده تا قسم بخورم!

۳۵۴- دیوانه اولی: بیینم، مگه تو کری که جواب سلام منو نمیدي؟! دیوانه دومی: نه اون احمد داداشمه که کره، من لالم!

۳۵۵- صاحبخانه: هر وقت میگویم اجاره را بده، میگوئی: بگذار حقوق بگیرم، پس کی حقوق میگیری؟ مستاجر: هر وقت که استخدام شدم!

۳۵۶- پسر کوچولو رو به مادرش کرد و گفت: من نمی دانم چرا شبها که دلم نمیخواهد بخوابم به زور مرا میفرستی بخوابم ولی صبحها که دلم نمیخواهد از خواب بیدار شوم به زور مرا بیدار می کنی؟

۳۵۷- احمق کسی است که به همه چیز اطمینان کامل داشته باشد. مطمئنی؟ صددرصد!

۳۵۸- زن: من بر خلاف تو همیشه موقع شنا سرم از آب بیرونه. شوهر: آخه عزیزم، چیز سبک همیشه روی آب می مونه!

۳۵۹- مشتری: آقا چرا دیگه می خواهی توی حلقم را کیسه بکشی؟ دلاک: آخه خودتون گفتین گلوتون چرک کرده!

۳۶۰- دو دیوانه با هم گفتگو می کردند. اولی: اگر گفتی فرق کلاغ چیه؟ دومی: خوب معلومه! این بالش از اون بالش مساوی تره!

۳۶۱- مرد خسیسی که سی سال قبل از يك فروشگاه کفشی خریده بود، دوباره وارد همان مغازه شد و گفت: ما باز آمدیم!

۳۶۲- اولي به دومي: آن دو نفر را مي بيني؟ ده سال است که ازدواج کرده اند و به قدری یکدیگر را دوست دارند که آدم فکر می کند اصلاً ازدواجی بین شان صورت نگرفته است!

۳۶۳- چرا با جوراب خوابیدی؟ آخه اینطوری راحت تر می خوابم! واسه چی؟ واسه اینکه دیشب با کفش خوابیدم، خوابم نبرد!

۳۶۴- شنیدم مادرت به رحمت خدا رفته؟ آره! مگه بیماریش چی بود؟ سرماخوردگی. یعنی بر اثر سرماخوردگی فوت کرد؟ آره، آخه وسط خیابون یهو عطسه اش میگیره، تا می ایسته عطسه کنه به ماشین بهش میزنه!

۳۶۵- ترکه تیشرت تایتانیک می پوشه، می ره دریا غرق می شه!

۳۶۶- رئیس: خجالت نمی کشی تو اداره داری جدول حل می کنی؟ کارمند: چکار کنیم قربان، این سروصداي ماشینها که نمی ذاره آدم بخوابه!

۳۶۷- مردی در خانه ای می رود و از پسر صاحبخانه طلب آب می کند. پسر کاسه ای پر از آب آورده، به دست مرد می دهد. ناگهان کاسه از دست مرد می افتد و می شکند. مرد خجل و شرمند شروع به عذرخواهی می کند. پسرک هم برای اینکه دل او را به دست آورد می گوید: عیب نداره، به بابام می گم به کاسه دیگه واسه سگمون بخره!

۳۶۸- بچه ای از پدرس پرسید: فرق تفنگ و مسلسل چیست؟ پدرش جواب داد: پسرم وقتی من و مادرت حرف می زنیم بیا گوش کن. آن وقت می فهمی فرقی چیه!

۳۶۹- معتادی که در حال کشیدن سیگار بود، می گوید: یه ژمین لرزه هم نمیاد که خاکشتر شیگام بیفته!

۳۷۰- سه نفر به جزیره آدم خوارها رفتند. آدم خوارها آنها را گرفتند و در دیگ آب جوش انداختند. کمی بعد در اولین دیگ را برداشتند دیدند اولی از ترس مرده. در دیگ دومی را برداشتند دیدند از ترس بیهوش شده. در دیگ سوم را برداشتند، ترکه که توی دیگ بود، در حالی که بدنش را مالش می داد گفت: بخشید روشور دارید؟

۳۷۱- راستی فهمیدی دیشب خانه ما دزد آمد و الان دزده تو بیمارستانه؟ نه مگه چطور شد؟ هیچی، زخم فکر کرد، که دیر اومدم خونه!

۳۷۲- وقتی زنت خونه نیست چه کار می کنی؟ استراحت. وقتی هست چی؟ استقامت!

۳۷۳- ترکه می ره سیگار فروشی: آقا سیگار برگ دارین؟ خیر. پس یک بسته کوبیده بدین!

۳۷۴- روزی راننده کامیون به یک پیچ رسید، دولا شد آن را برداشت!

۳۷۵- ترکه می خوره زمین، کمونه می کنه بعدش تو کلانتری می گه: من رضایت نمی دهم!

۳۷۶- یه ترکه سرشو قیرگونی کرده بود، میگن چرا اینجوری کردی؟ می گه: بینم چکه می کرد!

۳۷۷- بینم، داداش شما چیکاره است؟ راننده است، «روی» ماشین بابام کار می کنه، داداش شما چطور؟ داداش من مکانیکه، «زیر» ماشین مردم کار می کنه!

۳۷۸- ترکه عینکش را دور دستش چرخاند و بعد به چشمش زد، سرش گیج رفت، نزدیک بود بیفته!

۳۷۹- در نیویورک خانم مستر اسمیت رفت پیش وکیل دادگستری و گفت: من می خوام از شوهرم طلاق بگیرم. وکیل گفت: بسیار خوب، مانعی ندارد... فعلاً دوهزار دلار بدهید تا ترتیب کارتان را بدهیم. خانم گفت: زکی! ۵۰۰ دلار می گیرند که او را بکشند، چرا دو هزار دلار بدهم؟

۳۸۰- ترکه نبض بیمار را گرفت و گفت: نمی دانم مریض مرده یا ساعت من خوابیده!

۳۸۱- ترکه چهار تا قالب صابون می‌خوره تا به مرز خودکفایی برسه!

۳۸۲- موشه وارد داروخانه شد و گفت: آقا مرگ من دارید؟

۳۸۳- ترکه خبر داغ می‌شنود، گوشش می‌سوزد!

۳۸۴- دوتا پسر حوصله‌شان سر رفته بود. یکی از آنها گفت: بیا شیر یا خط بیندازیم. اگر شیر شد میریم دوجرخه سواری، اگر خط شد میریم ماهواره نگاه می‌کنیم و اگر سکه روی لبه‌اش ایستاد میریم درس می‌خوانیم!

۳۸۵- معلم: الفبای فارسی رو بگو ببینم. شاگرد: الف - ب - پ - ت - ث - چهار - پنج - شش - هفت... معلم: الفبای انگلیسی رو بگو ببینم. شاگرد: ا - بی - سی - چهل - پنجاه - شصت - هفتاد... معلم: الفبای یونانی رو بگو ببینم. شاگرد: آلفا - بتا - ستا - چهارتا - پنج تا ... معلم: نخواستم بابا یه شعر بگو. شاگرد: نابرده رنج گنج - پنج - شش - هفت...

۳۸۶- ترکه می‌رسه، می‌خورنش.

۳۸۷- لره داشته پشت بوم خونش رو آسفالت میکرده، آسفالت زیاد میاره، سرعت گیر میذاره!

۳۸۸- جواد عطسه کرد. بهش گفتند: عافیت باشه. گفت: یه بار دیگه زرت و پرت کنی می‌زنم پک و پوز تو خورد می‌کنم.

۳۸۹- مرد: بازهم که پارچه خریدی؟ زن: می‌خوام برات دستمال بدوزم. مرد: این که چهار متر پارچه است؟ زن با بقیه‌اش هم برای خودم یه پیرهن می‌دوزم.

۳۹۰- غضنفر یه نفر رو تو خیابون دید و پرسید: شما علی پسر ممدآقا پاسبان نیستی که توی ابهر سر کوچه چراغی مأمور بودی؟ پسر گفت: چرا؟! غضنفر گفت: بیخشید! عوضی گرفتم.

۳۹۱- از یه امریکایی و یه آفریقایی و یه ایرانی می‌پرسن: نظرتون راجع به کوپن گوشت چیه؟ امریکایی می‌گه: کوپن چیه؟ آفریقایی می‌گه: گوشت چیه؟ ایرانی می‌گه: نظر چیه؟!

۳۹۲- آرنولد میره آبادان، همون شب اول آبادانیه تو خیابون بهش گیر میده که: و لک تورو جون بوات.. تو رو جون ننت، فردا ما رو تو خیابون دیدی بهم سلام کن! خلاصه اونقدر التماس میکنه، تا آخر آرنولد قبول میکنه. فرداش آبادانیه داشته با دو سه تا از رفیقاش تو خیابون چرخ میزده، یهو آرنولد میاد میگه: سلام عبود! آبادانیه میگه: آهه... باز این سیریش اومد!

۳۹۳- باباه (حواسش نبوده که کلاهش سرشه) به بچه‌اش می‌گه برو کلاه منو بپار. بچه می‌گه: بابا کلاهت که رو سرته! باباه می‌گه: اه... پس... نمی‌خواد بری بیاریش!

۳۹۴- به غضنفر میگن چرا زن نمیگیری؟ میگه: ای بابا، کی میاد زنش رو بده به ما؟!

۳۹۵- غضنفر عقب عقب راه میرفته، ازش میپرسند: چرا اینجوری راه میری؟ میگه: آخه بچه‌ها میگن از پشت شبیه آلن دلونی!

۳۹۶- بهمن و علی (اصفهان‌ی) سرباز بودن. بهمن میمیره، علی میره برای خانواده بهمن تلگراف بزنه که بهمن مرده. مسئول تلگراف‌خونه می‌گه: هر کلمه هزار تومان، برای تاریخ و امضا هم پول نمی‌گیریم. علی می‌گه بنویس: بهمن تیر خرداد مرداد!

۳۹۷- اصفهانیه موز می‌خوره معده‌اش تعجب می‌کنه!

۳۹۸- غضنفر دو تا بلوک سیمانی رو گذاشته بوده رو دوشش، داشته می‌برده بالای ساختمون. صاحب‌کارش بهش میگه: تو که فرقون داری، چرا اینا رو میگذاری رو کولت؟! غضنفر میگه: اون دفعه با فرقون بردم، اون چرخش پشتم رو اذیت می‌کرد!

۳۹۹- به غضنفر گفتند: ۱۷ شهریور چه روزیه؟ کمی فکر کرد و گفت: فکر می‌کنم ۱۵ خرداد باشه!

۴۰۰- دو نفر در طول مهمانی کنار هم نشستند و در طول دو ساعت يك کلمه هم با هم حرف زدند. پس از دو ساعت يکي از آنها به ديگري گفت: پیشنهاد مي‌کنم حالا در مورد موضوع ديگري سکوت کنیم

۴۰۱- به ترکه مي‌خواد بره کربلا، سوار اتوبوسهاي امام حسين مي‌شه!

۴۰۲- يارو تلویزیون رو روشن میکنه. کانال ۱: قرآن. کانال ۲: قرآن. کانال ۳: قرآن. کانال ۴: قرآن. کانال ۵: قرآن. کانال ۶: قرآن. پا همیشه تلویزیون رو میبوسه میداره رو طاقچه!

۴۰۳- سه نفر رشتني و تهراني و ترك داشتن تو خليج فارس عليه آمريكا شعار میدادن و میگفتن: خليج فارس ايران محل دفن ريگان. به ناو آمريكايي که از اونجا رد ميشد اين رو دستگیر میکنه. به تهرانيه ميگن خب تو چي میگفتي؟ تهرانيه يهو جوش مياره ميگه: خليج فارس ايران محل دفن ريگان! ميگيرن ميکشنش. به رشتيه ميگن تو چي ميگي؟ ميترسه ميگه والا به خدا من فقط گفتم خليج فارس ايران محل ماهيگيران! آزادش میکنن. به ترکه ميگن تو چي ميگي؟ ميگه: من گفتم خليج فارس ايران آسفالت بايد گردد!

۴۰۴- به يارو ميگن نظرت راجب آتروپات چيه؟ ميگه خوبه ولي بخمک خوشمزه تره!

۴۰۵- يارو آخر عمري بچه هاش رو جمع میکنه به هر کدوم به تیکه چوب ميده ميگه بشکونين. همه ميشکونن! به هرکي ۵ تا دسته بيل ميده ميگه بشکونين. همه ميشکونن! به هر کي ۱۰ تا دسته بيل ميده ميگه بشکونين. همه ميشکونن! ميگه حيف که همتون خرين وگرنه نصيحتتون ميکردم.

۴۰۶- به ترکه داشته آب جوش مي‌ريخته توي باغچه! وقتي مي‌گن چرا اين کارو مي‌کني مي‌گه: آخه چاي کاشتم!

۴۰۷- به ترکه ميگن برو رو دايو استخر شيرجه بزن تو آب، بعدش بيا بالا شامپو گلرنگ رو تبليغ کن. خلاصه ميره بالا و شيرجه ميزنه، منتها از بخت بد کلش ميخوره به کف استخر... بعد يك مدت بالاخره مياد بالا، رو ميکنه به دوربين، ميگه: ميخوام سالاد درست کنم!

۴۰۸- ترکه عاشق ميشه، نوار خالي گوش میکنه!

۴۰۹- عربي داشته زن ميگرفته، ازش ميپرسن: جشن عروسيت رو کجا ميگيري؟ ميگه: تو يك مدرسه! ميگن: آخه چرا مدرسه؟! عربي ميگه: ولك آخه خيلي کلاس داره!

۴۱۰- از ترکه ميپرسن: پيغمبر کي به رسالت رسيد؟ ميگه: ايلده بيلميرم، من سيد خندان پياده شدم!

۴۱۱- ترکه به رحمت خدا يك دونه مو هم تو کلش نبوده. يك روز ميره سلموني، ملت همه پوزخند ميزنن، ميگه: چيه؟ اومدم آب بخورم!

۴۱۲- بروجرديه به همشهريش ميگه: قدرت، مو هر جا ميرم خرم‌آباد يانه بي‌حيثت م‌کونم! قدرت ميگه: چجوري؟ ميگه: هر جا ميرم فين ميم، بعد موام خرم‌آباديم!

۴۱۳- اصفهونيه و رشتيه و ترکه با هم يکجا کار ميکردن. يك روز ساعت ناهار، اصفهونيه ظرف غذاشو باز میکنه، ميبينه قورمه‌سبزيه، ميگه: ااي بازم قورمه سبزيس! آگه فردا باز قورمه‌سبزي باشه، من خودمو از اين برج پرت ميکنم پايين! بعد رشتيه ظرف غذاشو باز میکنه، ميبينه کله ماهي داره .. اونم شاکي ميشه، ميگه: اووو! آگه فردام همين باشه منم خودمو پرت ميکنم پايين! آخري ترکه ظرف غذا رو باز میکنه، کوفته داره.. حالش به هم ميخوره، ميگه: ايلده آگه منم اين ظرفو فردا باز کنم ببينم کوفته‌س.. خودمو پرت ميکنم پايين! خلاصه فردا سه نفر يميان سر کار و در غذاها رو باز میکنند و از قضا هر سه تا تکراري بوده، اينها هم خودشون رو پرت میکنند پايين! باري، پليس مياد واسه تحقيقات و بازجوه خیر زناشون رو ميگيره که تقصير شماهاست! زن اصفهونيه ميگه: جناب سروان من نميدونستم، تو خونه هم هروقت قورمه‌سبزي درست ميکردم ميخورد غر نميزد! زن رشتيه ميگه: اووو! تو رشت همه کله

ماهي ميخورن، من روحم خبر نداشت اين دوست نداره. زن ترکه ميگه: جناب سروان به والله من يه هفته بود خونه مادرم بودم، اين خودش واسه خودش غذا درست ميكرد!

۴۱۴- از ترکه ميپرسن: چرا ترك شدي؟ ميگه: ايلده نمره منفي داشت!

۴۱۵- رفيق ترکه بهش ميگه: غضنفر بيا بريم يك دست پينگ پنگ بزنيم... ترکه ميگه: ول كن بابا، پينگ پنگ هم شد فوتبال؟!

۴۱۶- يارو داشته پسرشو در مورد ازدواج نصيحت ميكرده، ميگه: پسرم خواستي زن بگيري، برو از فاميل زن بگير... بين تو همين دور وبر خودمون، دايت رفته زن دايت رو گرفته... عموته زن عموته رو گرفته... حتي خود من، اومدم مادرت رو گرفتم!

۴۱۷- ترکه داشته تو بينهايت راه ميرفته، يهو از پشت يك صداي خفن بلند ميشنوه... برمىگرده، ميبينه دو تا خط موازي خوردن بهم!

۴۱۸- ترکه ميره تو يك بار، به بارمن ميگه: قريون دستت، يك آبجو بریز. يارو يك آبجو براش ميريزه، ترکه ميگه: به حساب من، يكي هم واسه همه مشتريها بریز! يارو يك دور هم واسه همه ملت ميريزه، ترکه ميگه: يك دونه هم واسه خودت بریز. ملت همه كف ميكنن، كه عجب مرامي داره يارو. خلاصه آبجو رو ميخورن، باز ترکه ميگه: يك آبجو بریز... بارمنه ميريزه براش... ميگه: يكي هم واسه همه مشتريا... آخرشم يكي هم واسه خودت بریز. به همين منوال ۴-۵ تا آبجو ميخورن و آخري ترکه بلند ميشه تلو تلو خورون بره بيرون. بارمنه ميگه: كجا اخوي... پولش چي شد؟ ترکه ميگه: ايلده من پول ندارم كه!! خلاصه ميگيرن تا نفس داره كتكش ميزنن و بعدم با لگد پرتش ميكنند بيرون. دو هفته بعد، باز ترکه مياد تو بار، به بارمن ميگه: قريون دستت، يك آبجو بریز... يارو يكم چپ چپ نگاهش ميكنه، يك آبجو براش ميريزه. ترکه ميگه: يكي هم به حساب من واسه همه مشتريا بریز... باز بارمنه يكم چپ چپ نگاهش ميكنه و واسه همه ملت يك آبجو ميريزه. بعد يك مدت از ترکه ميپرسه: براي خودم نريزم؟! ترکه ميگه: نه بابا... ايلده تو باز بد مستي ميكني، كتك كاري راه ميندازي!

۴۱۹- مارمولكه ميره مشهد، ميشه مشمولك! چند وقت بعد بزرگ ميشه، ميشه مشمول... ميرنش سربازي!

۴۲۰- ترك ميشينه تو تاكسي، راننده بهش ميگه: داداش دستت لاي در گير نكنه. ترکه هم مياد آخر مرام بگذاره، ميگه: داداش سرت لاي در گير نكنه!

۴۲۱- لره دوزاري سپاه پيادا ميكنه، ميره تلفن عمومي گوشي رو برميداره، ميگه: الو آفريفا؟!

۴۲۲- از بچه تهرونيه ميپرسن: امام اول كيه؟ يخورده فك ميكنه، ميگه: بابا يك راهنمايي بكنيد... ميگن: شمشيرش معروفه.. ميگه: آها... ZORO!

۴۲۳- ترکه ميرسه به يه هيئت، از يكي جلو در ميپرسه: آقا اينها اين تو چي كار ميكنن؟ يارو ميگه: اينها ده روز سينه ميزنن! ترکه ميگه: اي بابا، ايلده كنترات بده ۲ روزه ميزنيم!

۴۲۴- ترکه پشتش ميخواريده، هركار ميكرده دستش نميرسيده... ميره رو صندلي!

۴۲۵- از بسيجيه ميپرسن: ميدوني خدا كيه؟ ميگه: نماينده ولي فقيه در كائنات!

۴۲۶- علي آقا ميخواسته حال اكبرآقا رو بگيره، براش يك ريش تراش خدای آلماني كادو ميفرسته. خلاصه اكبر آقا كادو رو باز ميكنه، ريش تراش رو ميبينه، پاك ميخوره تو پرش... ميگه من بايد حال اينو بگيرم. چند روز بعد علي آقا ميبينه براش يك كادو اومده از طرف اكبرآقا... باز ميكنه، ميبينه توش يك پلي استيشنه!

۴۲۷- سه تا ترك كه دير به قطار رسیده بودند، دنبال قطار دويدند. دو تا از آنها با زحمت سوار قطار شدند. آخري كه به قطار نرسیده بود، ايستاد و شروع كرد به خنديدن. از او پرسيدند: حالا كه از دوستان عقب افتاده اي چرا مي خندي؟ او گفت: آخر من مسافر بودم و آنها براي بدرقه آمده بودند!

۴۲۸- معلم ورزش: غلام، چند رشته از ورزش دوومیدانی را نام ببر. غلام: پرتاب خطکش توسط معلم، فرار صدمتر از دست معلم، پرش طول از دیوار و در نهایت پرش سه گام از محوطه مدرسه به بیرون مدرسه!

۴۲۹- یه روز یه ترکه خبر داغ می‌شنوه، گوشش تاول می‌زنه.

۴۳۰- ترکه خورد به جدول، حلش کرد.

۴۳۱- لطیفه موزون: یه روز یه مرده، می‌خوره به نرده!

۴۳۲- یه روز یه ترکه داشته رد می‌شده، یه نمره بهش میدن قبول بشه!

۴۳۳- يك روز عروس رفت گل بچینه، شهرداری گرفتش!

۴۳۴- يك روز یه ترکه از حال رفت، از آشپزخانه اومد تو!

۴۳۵- از سه تا ترك می‌پرسند كه كی به دنیا آمدید؟ اولی می‌گوید: در نیمه اول سال، دومی می‌گوید: در نیمه دوم سال، سومی می‌گوید: لابد منم در وقت اضافه!

۴۳۶- بیمار: آقای دکتر، متاسفانه من همه چیز را خیلی سریع فراموش می‌کنم. دکتر: این مسئله از كی شروع شد جانم؟ بیمار: کدام مسئله آقای دکتر؟!

۴۳۷- یه روز یه ترکه بلیت هواپیما می‌گیره، میره ایستگاه قطار، سوار اتوبوس می‌شه، با دوچرخه میره مسافرت!

۴۳۸- معلم: حمید سه‌تا حیوان وحشی نام ببر. حمید: آقا اجازه، شیر، پلنگ و بیژن، اینهم جای گاز گرفتنش!

۴۳۹- ترکه باباشو می‌کشه می‌ره مرحله بعد!

۴۴۰- یه روز به یه قزوینی می‌گن چرا زن نگرفتی: می‌گه: هنوز برادرزن مورد علاقه‌مو پیدا نکردم!

۴۴۱- ترکه عینك آفتابی می‌زنه. بچهاش میاد توی اتاق. به بچهاش می‌گه: کجا بودی تا این وقت شب...؟!

۴۴۲- یه عربی به تنه نخل گذاشته بود رو دوشش و میرفت یکی بهش میگه اینو کجا میبری؟ عربی میگه: ای گل برای دلبرم میبرم!

۴۴۳- به ترکه میگن با غضنفر جمله بساز، یارو رو دنبال می‌کنه. میگن: حالا چرا دنبالش می‌کنی؟ می‌گه: آخه آدم با باباش هم جمله می‌سازه؟!

۴۴۴- یه روز یه ترکه رادیو پیام رو روشن می‌کنه. رادیو می‌گه: مسیر آزادی به امام حسین بسته است. ترکه می‌گه: بابا چرا قسم می‌خوری، نمی‌خواد، همه باور می‌کنن!

۴۴۵- یه روز یه پدر داشته دختر کوچولوی شیطونش رو نصیحت می‌کرده. حرفهاش كه تموم می‌شه می‌گه كه دیگه بابا رو اذیت نمی‌کنی كه... چون هر بار كار بد بکنی یکی از موهایی من سفید می‌شه. دخترك شیطون حاضر جواب می‌گه: حالا فهمیدم چرا همه موهایی بابابزرگ سفیده؟!

۴۴۶- ترکه خیلی بدشانس بوده. وقتی می‌میره روحش میره لای پنکه!

۴۴۷- یه ترکه زنگ می‌زنه ۱۱۸ می‌گه: آقا ببخشید ۱۱۰ چنده؟!

۴۴۸- یه بار دو تا سوسك به هم مي‌رسند. يكي از اون يكي مي‌پرسه: بينم تو اتاق شما هم دانشجو پيدا مي‌شه؟!

۴۴۹- از يه زن مي‌پرسن: فرق تو با حوا چيه؟ ميگه هيچي... فقط شوهر اون آدم بود، شوهر من آدم نيست!

۴۵۰- سه تا آباداني داشتن براي هم خالي مي‌بستند. اولي مي‌گه: من مثل حضرت علي هستم. با يه دست در خيبرو از جا مي‌كنم. دومي مي‌گه: اين كه چيزي نيست. من مثل حضرت عباسم. با يه ضربه شمشير ۱۰۰ نفر رو مي‌كشم. سومي چيزي نمي‌گه و زل مي‌زنه به دريا و ساكت مي‌شينه. دوستاش ميگن: كا... چرا چيزي نمي‌گي؟ ميگه: تا حالا ديدي حضرت مهدي حرف بزنه؟

۴۵۱- سوسكه مي‌خواد خودكشي كنه، ميره کنار دم‌پايي مي‌خوايه!

۴۵۲- به خرگوشه ميگن: تو چرا اينقدر هويج مي‌خوري؟ ميگه: هوينجوري...!

۴۵۳- يه روز يه مرده پشت موتور گازي نشسته بوده و هي از يه بنز جلو مي‌زده... راننده بنز عصباني مي‌شه و ميزنه کنار و به موتوري مي‌گه: آقا تو چطور از من جلو ميزدي؟ مرده ميگه: ببخشيد... كش شلوارم به آينه بغل شما گير كرده بود!

۴۵۴- به چوپونه ميگن كه تو اينهمه با اين گوسفندها مي‌گردي، روت تاثير نداشته؟ ميگه: نع نع نفععع!

۴۵۵- افسر جلوي ترکه رو كه از چراغ قرمز رد شده بود ميگيره و مي‌گه: كارت؟ ترکه مي‌گه: برو واسه خودت...!

۴۵۶- يه روز يه ترکه ميره عروسي، به عروس شماره تلفن ميده!

۴۵۷- يك آباداني رفت خون بده براي جبهه. ازش پرسيدند: چند سي‌سي خون مي‌خواهي بدي؟ آباداني يه نگاهي به اطراف كردن و گفت: من سي‌سي مي‌سي حاليم نيست. شيلنگ بزني وصل كن به جبهه؟!

۴۵۸- يه روز يه ترکه يه لوبيا مي‌گيره دستش ميگه: ياد تو در دل من طوفان به پا مي‌كنه؟!

۴۵۹- يه روز يه ترکه نون ميخره. سر راه نونش توي جوب آب مي‌افته. بعد با ناراحتي کنار جوب ميشينه و مي‌گه: قدرتي كه تو داري، لواش نداره بربري! شكلي كه تو داري، تافتون نداره بربري! هيكلتي كه تو داري، سنگك نداره بربري! من نمي‌گم، همه تركا ميكن: بيسكويت مادري! بربري! بربري! بربري! بربري!

۴۶۰- به غضنفر ميگن: سه تا فوتباليست نام ببر. ميگه: علي دايمي، كريم باقري، فرار مهدي كيا؟!

۴۶۱- ترکه داشت اظهار نظر مي‌كرد: اين جلال آل احمد كه هي ازش تعريف مي‌كنن، فقط يه كتاب خوب نوشته كه اسمش بوف كوره. يكي گفت: بوف كور كه مال صادق هدايت! ترکه گفت: ديگه بدتر، يه كتاب خوب داره، اونم صادق هدايت برانش نوشته!

۴۶۲- يك كانديداي انتخابات رياست جمهوري آمريكا در نطق انتخاباتي‌اش گفت: ما همه با هم برابریم. رنگ پوست معيار خوبي براي جدا كردن آدمها نيست. همه مثل هم هستيم. چه سفيدهايي كه خوشگلند، چه سياههاي بوگندو، چه زردپوستهاي کوتوله زردنيو، چه سرخ‌پوستهاي وحشي، هيچ‌كدام با هم فرق ندارند!

۴۶۳- دزد مسلح جلوي مرددي رو گرفت و اسلحه روي پيشونيه‌اش گذاشت و گفت: هر چي پول داري بده وگرنه مغزتو داغون مي‌كنم. مرد گفت: پول نمي‌دهم. چون تو اين مملكت بدون مغز ميشه زندگي كرد، ولي بدون پول نمي‌شه.

۴۶۴- عابر از يك تروريست پرسيد: آقا ساعت چنده؟ تروريست گفت: نمي‌دونم ولي اين ساختمان روبه‌رويي هر وقت بره روي هوا، ساعت هشت شبه؟!

۶۶۵- زن با شوهرش دعوا کرد. مرد از جا برخاست، کتتش را پوشید و از خانه بیرون رفت. هشت سال گذشت... مرد به خانه آمد و در را باز کرد. کتتش را در آورد و به جالباسی آویزان کرد. زن با بهت و حیرت آمد و به مرد گفت: کجا بودی؟ مرد با خونسردی گفت: رفته بودم بیرون!؟

۶۶۶- رئیس ساعتش را گم کرد و آبدارچی را متهم به دزدی کرد، اما بعد از دو روز ساعت را پیدا کرد و از آبدارچی عذرخواهی کرد. آبدارچی گفت: اشکالی نداره! شما فکر می‌کردین من دزد هستم، من هم فکر می‌کردم شما شعور دارید، حالا معلوم شد هر دو مون اشتباه کردیم!

۶۶۷- غضنفر به نفر رو تو خیابون دید و پرسید: شما علی پسر ممدآقا پاسبان نیستی که توی ابهر سر کوچه چراغی مأمور بود؟ پسر گفت: چرا! غضنفر گفت: ببخشید! عوضی گرفتم.

۶۶۸- سوسکه بدمستی می‌کنه میره پیش دمپایی می‌گه: بزَن... دِزَن... اگه جرات داری بزَن...!

۶۶۹- یه مرد متاهل تنهایی میره مسافرت. وقتی برمیگرده زنش میپرسه: خوش گذشت؟ عالی بود! خیلی کیف کردم! خوب حالا چقدر خرجت شد؟ ده هزار دلار! خوب معلومه که حسابی دعواشون میشه. خانمه میگه حالا که اینجور شد من هم تنها میرم مسافرت. وقتی برمیگرده شوهره میپرسه: خوش گذشت؟ عالی بود! خیلی کیف کردم! خوب حالا چقدر خرجت شد؟ ده دلار! مگه میشه؟ چرا نمیشه؟ شب اول ده دلار دادم یه نوشیدنی دم بار خوردم، بعد با یه احمقی مثل تو آشنا شدم!

۶۷۰- دیه پری افسانه‌ای به یه مرد میگه: یه آرزوت رو بگو تا برآورده کنم. مرده میگه: یه کاری کن که زخم حسابی احمق بشه تا بتونم با خیال راحت بهش دروغ بگم و هی مچم رو بگیره. پریه قبول میکنه و میگه: برو خونه تون. آرزوت رو برآورده کردم. مرده خوشحال میره خونه، مبینه زنش تبدیل به یه مرد شده!

۶۷۱- ترکه با رشتیه دعواش می‌شه. یه چک می‌خواهونه زیر گوشش! رشتیه هم غیرتی می‌شه و می‌گه: «یا پنج تن». بعد ترکه رو بلند می‌کنه و می‌کوبه زمین! ترکه پا می‌شه و می‌گه: این خیلی نامردیه! ۶ نفر به یه نفر!

۶۷۲- یه روز یه ترکه رفته بود غازش رو بفروشه. یکی اومد گفت: خر چند؟! ترکه گفت: این که خر نیست بابا غازه! یارو گفت: کی با تو بود؟! با این غازه بودم!

۶۷۳- یه جایی جشن بوده، ترکه همینجوری میره تو و شروع میکنه به رقصیدن و بخور بخور. یکی ازش میپرسه: ببخشید! شما رو کی دعوت کرده؟ ترکه میگه: من از خانواده عروسم. یارو میگه: ببخشید، ولی اینجا جشن تولده!

۶۷۴- پسر: پدر، کی آنقدر بزرگ می‌شوم که هر کاری دلم خواست انجام دهم؟ پدر: نمی‌دانم پسر، تا حالا کسی اینقدر عمر نکرده!

۶۷۵- یه روز یه ترکه داشته خودش رو می‌زده! بهش می‌گن: چرا خودت رو می‌زنی؟ می‌گه: شما دخالت نکنید مساله خونادگی‌یه!؟

۶۷۶- یه روز دو تا ترک سوار یه تاکسی می‌شن. به راننده می‌گن که یه نوار بذار برامون. راننده هم میگه که نوارها تو داشبورده. هر کدوم رو که می‌خواهین خودتون بذارین. یکیشون شروع می‌کنه به گشتن و خلاصه یه نوار ویدیویی در میاره و فشار می‌ده که بذارتش تو ضبط! رفیقش هم تا می‌بینه می‌زنه زیر گوشش و می‌گه: احمق! این مال ضبط تریبله! تو می‌خوای بذاریش تو ضبط پیکان!

۶۷۷- ترکه واسناده بوده دم مسجد، داشته خرما خیرات می‌کرده. خلاصه هرکی رد میشده، یک خرما برمیداشته و یک صلوات می‌فرستاده. بعد یک مدت، یک بابایی دست میکنه یک مشت خرما برمیداره، ترکه دستشو می‌گیره میگه: هوووی! چه خبره؟! یک نفر آدم مرده، اتوبوس که چپ نکرده!

۶۷۸- زن به دامپزشکی مراجعه کرد و گفت: من اصلاً حالم خوب نیست. دامپزشک گفت: شما اشتباهی اومدین اینجا، اینجا دامپزشکیه! زن گفت: نه دکتر، درست اومدم، آخه من صبح‌ها که بلند می‌شم اخلاقم مثل سگه، از صبح تا ظهر مثل خر کار می‌کنم، ظهرها هم مثل گاو غذا می‌خورم، بعد از ظهر مثل خرس می‌خوابم، تازه شب که شوهرم می‌آد بهم می‌گه سلام سوسک سیاه.

۴۷۹- دکتر از دیوانه پرسید: تو رو برای چی به تیمارستان آوردند؟ دیوانه گفت: بدون هیچ دلیلی، فقط به خاطر اینکه من معتقدم جوراب نخعی خیلی بهتر از جوراب نایلون هست. دکتر گفت: این که دلیل نشد، منم معتقدم جوراب نخعی بهتر از جوراب نایلون هست. دیوانه گفت: چه جالب! راستی شما جوراب نخعی رو با سس سفید می‌خورید یا با سس گوجه فرنگی؟

۴۸۰- زن دوستش رو تو خیابون دید که صورتش کبود شده و پاش می‌لنگه و روی گلویش خراش افتاده. با نگرانی بهش گفت: چی شده عزیزم؟ بیا زودتر برسونمت خونه. زن گفت: لازم نیست، تازه دارم از اونجا می‌آم.

۴۸۱- مرد شروع کرد به رژیم گرفتن و لاغر شدن. زنش با خوشحالی به پسرش گفت: پسر، تا دو هفته دیگه پدرت به مرد خوش هیكله. پسر گفت: یعنی تو می‌خواهی از بابا جدا بشی؟

۴۸۲- مأمور سرشماری از زن پرسید: چندتا بچه داری؟ زن گفت: چهار تا. پرسید: چند سالشونه؟ زن گفت: هشت، هفت، شیش، پنج!!! مأمور پرسید: شوهرت چیکاره است؟ زن گفت: از پنج سال پیش که اینترنت خریده دائماً پای اینترنته!

۴۸۳- دکتر نظام وظیفه پسر لاغری را معاینه کرد و در برگه نوشت: معاف، به دلیل ضعف جسمانی. پسر لاغر با خوشحالی گفت: آخ جون! فوری می‌رم زن می‌گیرم. دکتر نوشت: و همچنین ضعف عقلانی...

۴۸۴- وکیل مدافع گفت: متأسفانه من نمی‌تونم هیچ کاری برات بکنم. متهم به قتل گفت: بیا مردونگی کن، قبول کن که تو اصغر رو کشتی، اون وقت من تبرئه می‌شم.

۴۸۵- زن: در این ده سال دستپخت من عوض نشده؟ مرد: چرا، خیلی بهتر شده، قبلاً بدمزه بود، حالا بی‌مزه است.

۴۸۶- زن و شوهر با هم دعوا می‌کردند. شوهر گفت: من فقط به خاطر اینکه بابات پولدار بود باهات ازدواج کردم. زن گفت: باز تو به دلیلی داشتی، من بدبخت چی؟

۴۸۷- به یه ترکه میگن: دو دو تا! میگه: هان؟ میگن: بابا دودوتا! میگه آهان...

۴۸۸- یه عشق‌لانی با رفیقش میرن جاده چالوس. بعد از مدتی رفیق یارو می‌خواه. یارو عشق‌لانی، همینجور که رانندگی می‌کرده یهو می‌زنه روی ترمز و می‌بینه: ای دل غافل، ترمز بی‌ترمز...! خلاصه هر کاری که می‌کنه می‌بینه نمیتونه ماشینو نگه داره. سرشو که بلند می‌کنه می‌بینه یه تریلی هم از روبرو پیچید و داره میاد... میزنه رو پای رفیقش و میگه: «اصغر... پاشو تصادف حال کن...!»

۴۸۹- یه اسب زنگ می‌زنه سیرک. تلفنچی می‌گه: بله... بفرمایید... اسبه می‌گه: با مدیر سیرک کار داشتیم. تلفنچی تلفن رو وصل می‌کنه به مدیر سیرک. مدیر سیرک می‌گه: بفرمایید. اسبه می‌گه: من کار می‌خوام. مدیر سیرک می‌گه: چی کار بلدی؟ اسبه می‌گه: بلدم روی پاهام بلند شوم... دنده عقب برم... از روی مانع بپریم و... مدیر سیرک می‌پره توی حرف اسبه و میگه: نه بابا... کار درست و حسابی و جدید چی بلدی؟ یه دفعه اسبه شاکمی می‌شه می‌گه: الاق... دارم حرف می‌زنم...!؟

۴۹۰- یه روز یه مار، اند افسردگی بوده... سرشو انداخته بوده پایین و داشته میرفته که یکی بهش میگه: کجا میری؟ میگه: دست رو دلم نزار که خونه... دارم میرم خودمو بکشم...! یارو میگه: چرا؟ مگه چی شده؟ ماره میگه: داستانش طولانیه... ۵ سال از این راهی که میرفتم سر کار، وقتی به اینجا می‌رسیدم، توی اون زمین چمن رو که نگاه می‌کردم، می‌دیدم یه مار خوشگل و خوش هیكل، خوابیده توی چمنهای اونجا و داره آفتاب می‌گیره. من عاشق اون ماره بودم تا اینکه امروز بعد از ۵ سال به خودم جرات دادم و گفتم برم باهش آشنا شوم. وقتی رفتم جلو و صداش کردم دیدم که شیلنگه!

۴۹۱- یه مادر و دختر بودند که مادری باسن خیلی بزرگی داشته و دخترش هم سینه‌های خیلی کوچیکی. یه روز میرن پیش جراح پلاستیک و جراح پیشنهاد میده که از باسن مادر تکه‌ای برداشته و به سینه دختره اضافه کنند. دکتر به مادر گفت: این کار سه فایده داره. اول اینکه باسن شما کوچیک می‌شه! دوم اینکه پستان دخترتان بزرگ می‌شه! سوم اینکه داماد شما همیشه از کون مادرزنش می‌خوره!

۴۹۲- تو تبریز یه مار ۹۰ متری پیدا کردن. برای تشخیص نوع مار، فرستادن آزمایشگاه. بعد از دو هفته آزمایشگاه جواب داد: ۹۰ متر شیلنگ آب ایرانی!

۴۹۳- یه روز یه گوسفند پشت یه ترکه می‌گه: بعصعع... ترکه بر می‌گرده و می‌گه: بــــه... سلام!

۴۹۴- یه روز یه ترکه می‌بینه وسط میدون یه چیزی ریخته. میره یه انگشت میزنه و میزازه توی دهنش و می‌گه: مزه قورمه‌سبزی که نمی‌ده... یه انگشت دیگه می‌زنه: مزه خورشید قیمة هم که نمی‌ده... دوباره یه انگشت دیگه می‌زنه: مزه کوفته هم که نمی‌ده... خلاصه، نصف قضیه رو هی انگشت، انگشت میخوره و یه دفعه می‌گه: اه اه... اینکه عن بود... خوب شد کفشم رو روش نذاشتم!

۴۹۵- از یه ترکه می‌پرسن: چرا ترکها به «ق» می‌گن «گ»؟ ترکه می‌گه: اون گبلن گبلن‌ها، گدیم گدیما می‌گفتیم، حالا دیگه نمی‌گیم!

۴۹۶- یه زن به شوهرش می‌گه: اگه می‌خواي که برای تولدم یه کادو بخري، یه چیزی بخر که به پالتم پوستم بخوره! مرد می‌گه: از قبل فکر اونو کردم! زنه می‌گه: چی خریدي؟ مرد می‌گه: نفتالین!

۴۹۷- به ترکه می‌گن: خاصیت نوشابه را بگو. می‌گه: آب دارد گاز دارد ولی متاسفانه تلفن ندارد!

۴۹۸- عربی میره توالی، تا میاد بشینه یهو يك آروغ اساسي میزنه... پا میشه، می‌گه: باز برعکس نشستیم!

۴۹۹- عربی میره تو طویله، گاوش شروع میکنه می‌گه: ما ما... عربی می‌گه: ولک ما بیشتر!

۵۰۰- ترکه گوشش درد می‌کرده، میره گوششو میکشه! رفیقش بهش می‌گه: بابا دیوونه، چرا دادی گوشتو کشیدن؟! ترکه می‌گه: آخه خیلی درد می‌کرد! رفیقش می‌گه: خب کس‌خل میدادی مثل من پرش می‌کردن!

۵۰۱- ترکه يك سکه میندازه هوا، شیر میاد، فرار میکنه!

۵۰۲- يك گنجيشك آباداني داشته واسه خودش پرواز می‌کرده، یهو از دور يك عقاب می‌بینه. میره جلو، بالهاشو باز میکنه، می‌گه: هو ولك! بالها رو حال می‌کني؟! عقابه می‌گه: برو عموجون، حال و حوصله ندارم. گنجيشکه می‌گه: نه جون ولك، نگاه کن هیبت بال رو، رنگ پر رو، حال می‌کني؟! عقابه می‌گه: برو بچه به بازی برس... من بهت اشاره کنم همه پرهاش میریزه. گنجيشکه از رو نمیره، می‌گه: ههه! ولك پرهاي من بریزه؟! نظاره کن قطر بال رو... صفا کن! عقابه شاکی میشه، يك تلنگر میزنه به گنجيشکه، یارو همه پرهاش میریزه، تعادلشو از دست میده، سقوط میکنه. همونجور که داشته لخت مادرزاد می‌افتاده پایین، داد میزنه: هوو ولك!... حال می‌کني هیکل رو؟!

۵۰۳- ترکه میره دکتر، می‌گه: آقای دکتر من دچار فراموشی شدم. دکتره می‌پرسه: چند وقته؟ ترکه یکم فکر میکنه، می‌گه: چي چند وقته؟!

۵۰۴- اصفهانیه سوار تاکسی میشه، آخر مسیر به راننده می‌گه: حاج آقا کرایه ما چقدر شدس؟ یارو می‌گه: ۵۰ تومن. اصفهانیه می‌گه: چه خبرس؟! اولندش که ۲۰ تومن بیشتر نمی‌شد، بعدشم من ۳۰ تومن بیشتر ندارم، حالا فعلا این ۲۰ تومنو بگیر... یارو پولو می‌گیره، می‌شمیره می‌بینه ۱۰ تومن!

۵۰۵- يك بنده خدایي لکنت زیون داشته، يك بار میره دکه روزنامه فروشی، می‌گه: آ آ آقا... وي وي وينستون دارين؟ فروشنده می‌گه: نه نه نداریم. همون موقع يك مشتري دیگه میاد، می‌گه: ببخشید وينستون دارید؟ فروشنده می‌گه: نه آقا نداریم. یارو اولي شاکی میشه، یقه فروشنده رو می‌گیره، می‌گه: م م مرتیکه.. ا ا ادای مرنو در میاری؟! فروشنده می‌گه: نه نه نه به جون تو.. دا دا داشتیم آ آ ادای اون ددر میاوردم!

۵۰۶- لره میره توالی، بعد يك ربع با دهن خونی مالي میاد بیرون. رفیقش می‌پرسه: چي شد فرهاد؟ لره می‌گه: گي بگیرن، مسواکش خیلی بزرگ بي!

۵۰۷- ترکه تلوزیون رو روشن میکنه، میزنه کانال يك، می‌بینه يك ملاحه نشسته داره صحبت میکنه. میزنه کانال دو، می‌بینه چهار تا ملا نشستن دارن باهم حرف میزنن. میزنه کانال سه، می‌بینه يك مجلسيه ۱۵ تا ملا نشستن باهم بحث میکنند. میزنه کانال چهار، می‌بینه صد هزار تا ملا نشستن تو يك سالن، یکپشون داره برای باقي حرف میرنه. داد میزنه: هوي اصغرا! زود اون دبه نفتو بیار، لونه‌شون رو پیدا کردم!

۵۰۸- پرگاره بدمستی میکنه، مستطیل میکشه!

۵۰۹- (در راستای قبلی که رفت مرحله بعد) ترکه می‌افته تو دره، Game Over میشه!

۵۱۰- ترکه و اصفهانیه و همدانیه مرحوم میشن. اون دنیا میرن جلو در بهشت، تا میان برن تو یارو دربونه یک نگاه به پروندشون میکنه، با لگد پرتشون میکنه بیرون! خلاصه همینجور دم در بهشت ولو بودن، یهو همدانیه میبینه دارن یک جنازه میبرن تو بهشت، اینم بدو بدو میره زیر جنازه رو میگیره و لاله‌الله گویان میره تو. یک مدت میگذره، اصفهانیه میبینه یک جانناز داره با ویلچر میره تو، اینم بدو بدو میره پشت ویلچر رو میگیره و میره تو. ترکه خیلی شاکه میشه، هی دور و بر رو نگاه میکنه، میبینه پشت بهشت ساختمان سازی دارن، یک فرعون افتاده اون گوشه. خلاصه فرعون خالی رو ور میداره میره جلو در بهشت. دربونه میپرسه: چیکار داری؟ ترکه میگه: کوری نمیبینی مفقود الاثر آوردم؟!

۵۱۱- ترکه میخوره زمین،... هوا میره، نمیدونی تا کجا میره!

۵۱۲- ترکه رو داشتن میبردن اتاق عمل، ازش میپرسن: همراه داری؟ میگه: آره، خاموشش کردم!

۵۱۳- ترکه میزنه به جدول، میشینه حلش میکنه!

۵۱۴- ترکه میره مکه. وقتی برمیکرده رفقاش میپرسن: تعریف کن چجوریا بود؟ ترکه میگه: ایلده باز خدا نبود، ملت همه تو حیاط ولو بودن!

۵۱۵- زن ترکه حامله بوده، میبرنش سونوگرافی که جنسیت بچه رو معلوم کنند. خلاصه زنه و یارو دکتره میرن تو اتاق و بعد یک ربع دکتره میاد بیرون، به ترکه میگه: مزده بده، بچه دختره. ترکه خیلی حال میکنه، میگه: آخیییی.. آقای دکتر پیرس اسمش چیه؟!

۵۱۶- سوسکه به خودش نارنجک میبندد، میره زیر دمیایی!

۵۱۷- از رشتیه میپرسن: ممد آقا، بچه کجایی؟ میگه: خودم بچه رشتیم، ولی بابام بازار مشترک بوده!

۵۱۸- یارو تهرونیه میره مشهد حرم امام رضا، یک نامه بلند بالا هم مینویسه که آره امام رضا جون، پنج میلیون پول میخوام، یک ماشین میخوام، یک زن ردیف میخوام و خلاصه یک صفحه پر میکنه، زیرشم مینویسه: یا امام رضا، آگه اینا رو نمیدی، بزنی مارو بکش راحتمون کن. خلاصه نامه رو میندازه تو، بعد یک دقیقه نگاه میکنه به آسمون، میبینه یکی از گلدسته‌ها داره میافته روش! بدبخت پشماش میریزه و خودشو پرت میکنه یک طرف و خلاصه با هزار بدبختی جاخالی میده. بعد که خطر رفع شد بلند میشه داد میزنه: جسارته یا امام رضا، بگمونم نامه رو پشت و رو گرفتی!

۵۱۹- آبادانیه میخواست به رفیق جدیدشو به باقی رفقا معرفی کنه، رو به رفقاش میکنه، میگه: بچه‌ها... قاسم. بعد رو به قاسم میکنه، میگه: قاسم جان... بچه‌ها!

۵۲۰- به ترکه می‌گن: بچه کجایی؟ می‌گه: بچه USA! می‌گن: یعنی چی؟ می‌گه: یونجه‌زارهای سرسبز اردبیل!

۵۲۱- به روز ترکه با برو بچه‌ها میرن کافی شاپ (امان از دوستای ناباب) اولی محکم میزنه رو میز و میگه: کوکاکولا! دومی محکم میزنه رو میز و میگه: پارسیکولا! سومی محکم میزنه رو میز و میگه: پپسیکولا! ترکه هم برای اینکه کم نیاره محکم میزنه رو میز و میگه: کوکاکولا!

۵۲۲- ترکه میره مسابقه. بهش می‌گن: اون کدوم پیغمبر بود که کشتی داشت؟ ترکه به کمی فکر می‌کنه و می‌بینه عقلش به هیچ‌کجا قد نمی‌ده. می‌گه: بابا ایلده به کم کمک کنین. مجری مسابقه هم میاد به حال اساسی به ترکه بده و کلی راهنماییش کنه و می‌گه: بابا جون اون پیغمبری که به کشتی داشت، تموم حیوونا رو هم سوار کرد، فیلمش رو هم تلویزیون نشون داده... یک دفعه ترکه می‌گه: آهان فهمیدم... حضرت یوگی و دوستان!

۵۲۳- به ترکه می‌گن: برای چی زدی زنتو با چاقو کشتی؟ ترکه می‌گه: آخه وضع مالیم اونقدر خوب نبود که بتونم تفنگ بخرم!

۵۲۴- ترکه اومده بود زنشو طلاق بده. بهش گفتند چرا؟ گفت: به خدا از دست این زن خسته شدم! از همون روز اول، هرچی جلو دستش بود پرت میچرد به من! بهش گفتند: پس چرا بعد از این همه سال، الان اومدی طلاقش بدی؟ ترکه گفت: آخه کپی اوغلی تازگیها نشونه جیری‌اش بهتر از گبل شده!

نوشته: محسن آراسته